

مطالعه پدیدارشناسانه تجربه انقیاد / قدرتمندی در زندگی روزمره زنان تهرانی

محمود شهابی*، سارا نادری**

(تاریخ دریافت ۹۱/۱۰/۱۷، تاریخ پذیرش ۹۲/۰۷/۱۷)

چکیده: در پژوهش حاضر با اتخاذ یک رویکرد پدیدارشناسانه، استقرایی و اکتشافی، ادراکات و تجربیات زیسته زنان تهرانی از کنش‌های انقیاد آور و یا برعکس کنش‌های قدرت‌زا در زندگی روزمره مطالعه شده است. کنش‌هایی که زنان با استفاده از آن‌ها تلاش می‌کنند از موقعیت‌های زندگی روزمره به عنوان منبع قدرت برای افزایش عاملیت خود در محیط استفاده کنند. روش پژوهش، کیفی و از نوع نظریه پردازی مبنایی بوده است. تکنیک گردآوری اطلاعات مصاحبه عمیق بوده که در کنار آن از مشاهده مشارکتی نیز استفاده شده است. مصاحبه شونده‌ها عبارتند از ۲۸ نفر از زنان ۲۰ تا ۶۰ ساله تهرانی که بر اساس نمونه‌گیری نظری و مطابق با منطق اشباع نظری در نمونه تحقیق قرار گرفته‌اند. نتایج پژوهش حاکی از تأثیر دو الگوی هویت ساز متضاد (الگوی پدر در مقابل الگوی مادر) در ادراک و تفسیر سیال و همزمان از لحظات و کنش‌های انقیادآور و قدرت‌زا در زندگی روزمره زنان است. بسته به میزان تضاد تجربه شده بین دو الگوی ذکر شده از سوی زنان، میزان تجربه بحران معنا در آنان نیز متغیر خواهد بود و این نیز به نوبه خود

* عضو هیات علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی است (نویسنده مسئول).

mshahabi88@gmail.com

** کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی است.

Naderi.sara1986@yahoo.com

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۲، ص. ۷۹-۱۲۲

به دستیاری متناوب زنان به دو منبع اعمال قدرت یعنی قدرت نمایشی و قدرت غیرنمایشی در موقعیت‌های مختلف اجتماعی منجر می‌شود. هر یک از این دو منبع اعمال قدرت، خود را در زندگی روزمره زنان باز تولید می‌کنند.

مفاهیم کلیدی: زنان، قدرت، انقیاد، زندگی روزمره، قدرت نمایشی، قدرت درونی

۱- مقدمه و طرح مسئله:

در مدتی کوتاه پس از ظهور مدرنیته در ایران مسئله یا موضوع زنان در جامعه و تلاش در جهت ارتقاء توانمندی آنان در عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی به دغدغه بسیاری از نخبگان جامعه اعم از سیاستمداران، دانشگاهیان و اهل علم تبدیل گردید. سیاست‌های مختلفی هم در طول این دوران در این زمینه اتخاذ شد که علی‌رغم اثرات مثبت بسیاری از آن‌ها، نگاهی کوتاه به ماهیتشان تصویری متناقض و متکثر را از نگاه به زن در جامعه ایران به دست می‌دهد. حاصل جمع این سیاست‌ها و اعمال نظرها در جامعه ایران ترسیم تصویری پیچیده و مشکل، به لحاظ شناختی، از جامعه زنان در ایران است. جامعه‌ای که از دید بسیاری از صاحب‌نظران عناصر قدرت و بی‌قدرتی را به گونه‌ای همزمان و در هم تنیده در خود جمع دارد؛ از طرفی پس از انقلاب، رشد قابل توجه شهرنشینی، افزایش باسوادی و تحصیلات زنان، گسترش ارتباطات جمعی و افزایش چشمگیر آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی زنان، منجر به چند برابر شدن آمادگی زنان از لحاظ کمی و کیفی برای مشارکت در عرصه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی شده است. به طوری که درصد پذیرفته شدگان دختر در آزمون سراسری دانشگاه‌ها در سال‌های اخیر برابر با مردان و در برخی موارد بیشتر از آنان بوده است. اما علی‌رغم این پیشرفت‌ها، میزان مشارکت زنان در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی در نسبتی هم‌تراز با این رشد نیست. به عنوان مثال حضور زنان در بازارهای کار و اشتغال در سال ۱۳۶۹، ۱۸ درصد کل اشتغال کشور بوده که این میزان در مقایسه با نرخ ۴۲ درصد در کشورهای پیشرفته، و ۴۳ درصد آسیای شرقی و حتی نرخ ۳۳ درصدی امریکای لاتین، بسیار کم ارزیابی می‌شود. در حوزه سیاسی علی‌رغم حضور چشمگیر زنان ایرانی در انتخابات، درصد حضور آنان در سطوح مدیریتی کلان بسیار پایین است. نظیر چنین شرایطی در حوزه‌های دیگر هم به چشم می‌خورد (ناجی راد، ۱۳۸۲: ۳۳۷-۳۰۶).

مجموعه این شرایط از موانع ساختاری عرفی و قانونی خبر می‌دهند که به نوعی مانع دسترسی برابر زنان به حوزه‌های قدرت رسمی در جامعه ایران می‌شوند. اما از طرف دیگر برخی از پژوهش‌های انجام شده در ایران از منابع قدرتی خبر می‌دهند که زنان به دور از منابع قدرت رسمی برای اعمال قدرت و عاملیت خود بر محیط پیرامون از آن استفاده می‌کنند. به عبارت بهتر بر اساس نتایج این پژوهش‌ها علی‌رغم دسترسی نابرابر به منابع قدرت رسمی در عرصه‌های مختلف، زنان ایرانی در عرصه زندگی روزمره بسیار قدرتمندانه عمل می‌کنند و بر شئون مختلف زندگی به ویژه زندگی خانوادگی

تسلط کامل اما پنهان دارند (فریدل^۱، ۱۹۹۴). به عبارت بهتر تصویر زن ایرانی در پژوهش‌های انجام شده در حوزه مطالعات زنان تصویری همزمان مشحون از نقاط قدرت و بی قدرتی است. این دیالکتیک قدرت و انقیاد در زندگی روزمره زنان تهرانی نقطه تمرکز مقاله حاضر است. آنچه در این مقاله مورد بررسی علمی قرار گرفته لحظه‌هایی از زندگی زنان ایرانی است که آنها، علی‌رغم وجود موانع ساختاری برای مشارکت برابر در حیطه‌های قدرت رسمی، در جهت اجرای نوعی عاملیت قدرتمند(چه آشکار و چه به صورت پنهان) حرکت می‌کنند. عاملیتی که گاه در جهت افزایش دسترسی زنان به منابع رسمی قدرت و گاه در خلاف جهت آن، گاه بر وفق میل مردان اطراف آنان و گاه در جهت ناخوشایندی آنان، در هر حال مسیر خود را در جهت ارائه شخصیتی پویا، زنده و مدام در حال چالش با محیط از زنان، باز می‌کند. در نوشتار حاضر به مطالعه روشهایی خواهیم پرداخت که زنان در زندگی روزمره خود برای تبدیل شرایط خنثی و گاه تهدید آمیز پیرامون برای اعمال قدرت و عاملیت بر محیط استفاده می‌کنند.

نکته دیگری که در بیان موضوع اصلی این مقاله حائز اهمیت است، شناخت افق دید پژوهش در بررسی مسئله قدرت و عاملیت است. همان‌طور که ذکر شد یکی از پیامدهای وجود دیدگاه‌های مختلف در سطح کلان در مورد زنان، شکل‌گیری تعاریف متضاد از قدرت و انقیاد نه تنها در بین صاحب‌نظران بلکه در زندگی روزمره خود کنشگران است. همین مسئله به یکی از پاشنه‌های آشیل در شناسایی منابع قدرت زنان ایرانی و مکانیزم‌های آن‌ها برای عاملیت در محیط تبدیل شده است. کافی است منبع قدرت کنشگر با آنچه محقق بر اساس دید نظری عاملیت نام می‌نهد فاصله‌ای زیاد داشته باشد، تا این مسئله منجر به نادیده گرفتن تاکتیک‌های کنشگر در اعمال قدرت شود. به همین سبب در این مقاله تلاش شده علی‌رغم بررسی نظرات مختلف درباره عاملیت و اعمال قدرت زنانه همواره بر این موضع پای فشرده شود که هدف اصلی پژوهش شناخت مفهوم قدرت و انقیاد در ذهنیت فرد است. این به این معناست که مفهوم قدرت یا انقیاد در این پژوهش از پس شناسایی باورهای ذهنی زنان مورد مطالعه شکل می‌گیرد و درک سوژه کنشگر از لحظات قدرتمندی و انقیاد، خود، مهمترین مسئله پژوهش حاضر است.

از طرف دیگر نکته محوری دیگر در شناخت منابع قدرت زنان، شناخت نوع استفاده و پیامد استفاده زنان از منابع قدرت در زندگی خود و هم‌جنسان‌شان است. چرا که پیامدهای هر کنش زن به طور زنجیر وار بر کنش‌های فرد و زنان پیرامون وی تاثیر می‌گذارد. یکی از اهداف در این پژوهش پاسخ به این سوال است که هر یک از این کنش‌ها و پیامد آن‌ها در جهت بازتولید چه ارزش‌هایی

1 . fridle

حرکت می‌کنند؟ به عبارت دیگر آنچه مطالعه این عاملیت را برجسته می‌سازد این است که آیا این استفاده از منابع قدرت زنانه در جهت انقیاد بیشتر زنان است؟ یا به آنان در جهت رهایی از سلطه ساختارها، تلقیات و شرایط مختلفی که امکان آنان را برای دسترسی برابر به عرصه‌ها و منابع قدرت در حیات فردی و اجتماعی محدود می‌کنند کمک می‌نماید؟ بنابراین موضوع اصلی مقاله حاضر تلاش در جهت گونه‌شناسی منابع قدرت در زندگی روزمره و تاثیر این اعمال قدرت زنانه در تلقی دراز مدت آنان و جامعه زنان از قدرت و انقیاد خود است.

۲- اهداف و سوالات پژوهش:

با توجه به مطالب فوق‌الذکر، شناسایی سازوکارهایی که به وسیله آن زنان در جریان زندگی روزمره (زندگی خصوصی و حیات اجتماعی) از موقعیت‌ها و شرایط پیش روی خود به عنوان منبع برای اعمال قدرت خود استفاده می‌کنند و در تفسیر ذهنی، کنش‌های خود را تاثیر گذار در محیط پیرامون می‌خوانند، مهمترین هدف مقاله حاضر است. در ذیل این هدف و در جهت روش‌تر شدن ابعاد سازوکارهای اعمال قدرت زنانه اهداف فرعی نیز دنبال خواهند شد. این اهداف فرعی به مطالعه نمود و تجلیات بیرونی این اعمال قدرت تاکید دارند. در ذیل اهداف فرعی این پژوهش، از سویی موقعیت‌های اعمال قدرت زنان از منظر شناخت مخاطب قدرت ورزی زنان مورد بررسی قرار می‌گیرند و از دیگر سو، پیامدهای این اعمال قدرت زنانه در زندگی خود کنشگر و نیز زنان پیرامون و جامعه او مورد واکاوی قرار می‌گیرد. با توجه به توضیحات فوق سوالات پژوهش به سه سوال کلی تقسیم می‌شوند:

زنان بنابر ذهنیات خود، درحین انجام کدام کنش‌ها و استفاده از چه سازو کارهایی در جریان زندگی روزمره (زندگی خصوصی و حیات اجتماعی) احساس عاملیت و قدرت و تاثیر گذاری بر محیط را دارند؟

زنان از این منابع قدرت برای تاثیرگذاری بر چه سوژه‌هایی استفاده می‌کنند؟ به عبارت بهتر مخاطب زنان برای اعمال این قدرت چه کسانی هستند؟ زنان یا مردان پیرامون آنان، یا گفتمان‌های حاکم؟

زنان از این منابع قدرت خود چگونه و در چه جهتی استفاده می‌کنند؟ به عبارت بهتر پیامد استفاده زنان از هر یک از منابع قدرت برای خود آنان یا زنان پیرامونشان چیست؟

۳- مرور ادبیات و چارچوب مفهومی:

برای ورود به بحث منابع قدرت زنان کوشیده‌ایم دیدگاه‌های مختلف فمینیستی در خصوص زنانگی و اعمال قدرت زنانه را مرور کنیم. دلیل استفاده از نظریات فمینیستی این است که در چنین نظریاتی بُعد جنسیت در هویت زنان برجسته می‌شود و در پژوهش حاضر جنسیت و زنانگی زنان در نگرش

آن‌ها به قدرت و بازنمایی مفهوم قدرت یا انقیاد در مناسبات اجتماعی پیرامونشان تاثیر بسزایی دارد. علاوه بر این، مفهوم قدرت در مناسبات زندگی روزمره از دید گفتمان‌های مقاومت بررسی خواهد شد. چرا که اعمال قدرت غیر رسمی زنان در جامعه معمولاً اعمال قدرتی آشکار و از موضع فرادستی زنان نیست. بر این مبنا و با توجه به معیار نوع نگرش به وضع موجود زنان به لحاظ قدرت و انقیاد، از سویی و راهکار ارائه شده برای افزایش قدرت و عاملیت زنان در زندگی روزمره از سویی دیگر نظریات مطالعه شده در سه گفتمان متفاوت طبقه بندی شده‌اند. گفتمان اول که به اختصار، "رویکرد استیلای/ایدئولوژی مردسالار بر زنان" نام نهاده شده، در بردارنده تلفیقی از نظریات ایدئولوژی آلتوسر و نظریه‌های فمینیسم موج دوم است. نقطه محوری این گفتمان مفهوم انقیاد سوژه توسط گفتمان حاکم است. در نظریه آلتوسر به گفتمان سیاسی حاکم اشاره می‌شود و نظریه‌های فمینیسم سوسیال این گفتمان را در مورد زنان به عنوان تلفیقی از گفتمان سیاسی حاکم بر سرمایه داری و گفتمان مرد سالار جامعه معرفی می‌کند، که در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی فرد رخنه دارد و وی را به انقیاد می‌کشد. این انقیاد بر خلاف آنچه غالباً تصور می‌شود، همیشه نیز با عدم رضایت سوژه همراه نیست. بلکه در بسیاری از موارد با دستکاری تعریف سوژه از خود در ذهنیت وی، علایق وی را به نحوی ظریف در جهت منافع خود سوق می‌دهد. ساندرا لی بارتکی^۱ در کتاب "زنانگی و استیلا"^۲ (۱۹۹۰) به خوبی این پروسه را در قالب سرکوب روانی ایجاد شده در فرآیند تولید تصاویر قالبی از زنانگی، شی انگاری جنسی^۳ و به دنبال آن بیگانگی جنسی^۴ البته لذت بخش برای زنان به واسطه نارسیم (خودشیفتگی) زنانه تشریح می‌کند. اگر چه آلتوسر نگاهی بدبینانه نسبت به امکان شکستن این گفتمان دارد، فمینیست‌های موج دوم با طرح قدرت ورزی، نگارش و تولید علم زنانه، سعی در شکستن و تخریب این گفتمان و نمایش عاملیت زنانه از این طریق دارند.

گفتمان دوم که به اختصار نام "رویکرد استیلای رسمی جامعه مردسالار و مقاومت غیررسمی زنان" را بر آن نهادیم، از تلفیق دو دیدگاه پست فمینیسم و نظریه‌های مقاومت شکل گرفته است. وجه مشترک تمامی این نظریه‌ها این باور است که می‌توان از ابزارهای به ظاهر انقیاد آمیز موجود، به عنوان سلاحی جهت مقاومت در برابر انقیاد استفاده کرد. تاکید پسا فمینیستی بر استفاده زنان از زیبایی و مادری و سایر عناصر به ظاهر انقیاد آور برای آنان در جوامع غربی برای اعمال قدرت معادل مشاهدات جیمز اسکات بر استفاده دهقانان مالزیایی از سیاست غیرعلنی (پذیرش ظاهری ایدئولوژی اربابان از سوی رعایا و مقاومت غیر علنی دهقانان در برابر سلطه اربابان) و معادل تاکید باختین بر کارناوالی

1. Sandra lee Bartky
2. Femininity and domination
3. Sexual objectification
4. Sexual alienation

شدن حوزه عمومی از سوی فرودستان سده‌های میانی اروپا در برابر ارباب کلیسا و سلطنت و معادل تاکید میشل دوسرتویی بر استفاده خلاقانه چریک‌های تسخیر کننده فضاهای زندگی روزمره (نیروهای تاکتیک) از مکان‌های تحت اختیار اقویا (نیروهای استراتژی) است. همه این نظریه پردازان به نوعی بر عدم انفعال کنشگر در روابط قدرت صحنه می‌گذارند و بر پذیرش ظاهری معیارهای انقیاد برای استفاده از آن جهت خلق قدرت تاکید می‌کنند. پژوهش "منابع قدرت زنان در ایران"^۱ که توسط خانم اریکا فریدل^۲ انجام شده است برخاسته از همین نگاه به ساختار قدرت و مقاومت زنانه در برابر آن است. وی به استفاده ماهرانه زنان از انگاره‌ها و نمادها و هنجارهای انقیادآمیز در مورد خود یا سایر زنان برای اعمال قدرت بر دیگران و نیز مقاومت در برابر نمادها، قوانین و عرف‌های محدود کننده دو گونه اعمال قدرت زنانه پی برد که هر دو، تصاویر قالبی از زن را به عنوان موجودی ضعیف و تحت انقیاد می‌شکنند. اما با این تفاوت که به عقیده وی زنانی که از منابع قدرت خود در جهت انقیاد زنان دیگر و حمایت از الگوهای مرد سالار استفاده می‌کنند، نهایتاً در زندگی شخصی و خانوادگی خود تحت سلطه و انقیاد مردان قرار می‌گیرند. در حالی که زنانی که از منابع قدرت در جهت مخالفت با الگوهای مرد سالار استفاده می‌کنند می‌توانند در جهت شکستن ساختارهای انقیاد آمیز در زندگی شخصی و خصوصی خود حرکت کنند.

گفتمان سوم که به اختصار بدان "رویکرد پست مدرن گونگونی اشکال سلطه و مقاومت در جوامع و فرهنگ های مختلف"، نام نهاده‌ایم، به کل روابط قدرت و انقیاد را در خرده روایت های متکثر، متفاوت می‌بیند. اگر فمینیسم سوسیال زنانگی گفتمان حاکم بر جامعه مرد سالار سرمایه داری را عامل انقیاد و رهایی از آن را عامل رهایی می‌داند و پست فمینیسم اعتقاد به امکان اعمال قدرت زن غربی در چارچوب همین قواعد دارد هر دو به وجود یک دوگانگی در تمام روایت‌ها معتقدند. اما به نظر می‌رسد فمینیسم موج سوم - با اهتمام به دیدگاه‌های فمینیسم سیاه و فمینیست‌های جهان سوم و دیدگاه‌های پست مدرن - نقش عاملیت سوژه کنشگر را در شناخت و تمیز شرایط انقیاد آمیز بیشتر ارج می‌نهد. چرا که اعتقاد دارد همین دوگانگی صرف نظر از لزوم بازی در چارچوب یا ورای آن، می‌تواند در جامعه دیگر و در بستر شرایط متفاوت، معکوس شود. آنان در پی شکستن فراروایت زنان غربی از قدرتمند سازی زنان هستند. همان‌گونه که پست مدرنیسم اصولاً تکثر روایت‌ها در برابر فراروایت مدرن است و در پی شکستن عقلانیت بر ساخته شده توسط مرد سفید پوست غربی است. از این‌رو این فمینیست‌ها در قبال هر گونه جستجو برای هویت گروهی قابل تمیز بلا تکلیف هستند. چرا که هر گونه پذیرفتن معیاری جهان‌شمول برای قدرتمندی یا بی قدرتی زنان، به حاشیه راندن و طرد

1.Sources of female power in Iran

2.Erika Friedle

روایت عده‌ای از زنان در جهان است که وجود دارند و یا در آینده می‌توانند باشند. ویراستاران کتاب "رویکرد موج سوم" لزلی هیوود و جنیفر دریک معتقدند تمایز بین فمینیسم سوسیال و موج سوم این است که موج سوم تمایز و تضاد را به راحتی می‌پذیرد. "ما این را می‌دانیم که آنچه مرا سرکوب می‌کند ممکن است تو را سرکوب نکند و آنچه تو را سرکوب می‌کند ممکن است چیزی باشد که من در آن مشارکت دارم و آنچه مرا سرکوب می‌کند ممکن است تو در آن مشارکت داشته باشی" (دریک و هی وود، ۱۹۹۷: ۵۲). به عبارت دیگر آنان اصولاً به یک نوع زنانگی معتقد نیستند تا وجود عوامل سرکوب و انقیاد آمیز یکسان درباره آن را بپذیرند. آنان برخلاف فمینیست‌های موج دوم به تکرار امکان گونه‌های زنانگی قدرتمند در جوامع مختلف معتقدند و از پست فمینیست‌ها هم در نشان دادن این تکرار فراتر می‌روند.

اما آنچه نگاه این پژوهش را از دیدگاه‌های مطرح شده فوق تا حدی متمایز می‌کند و ما را بر آن می‌دارد که ضمن استفاده از تجربیات نظری موجود، از منظری متفاوت به بررسی منابع قدرت زنان در ایران بپردازیم، اهمیت مفهوم قدرت در ذهن زنان ایرانی است. به عبارت دیگر در تمام چارچوب‌های فوق به نوعی جایگاه قدرت و انقیاد از پیش تعیین شده است. در فمینیسم موج دوم انقیاد در عمل کردن بر اساس الگوهای زنانگی نظام مرد سالار سرمایه داری و اعمال قدرت در شکستن صریح این چارچوب‌ها و اعلان جنگ آشکار به آن‌ها است. در پست فمینیسم شرایط اعمال قدرت و انقیاد واژگونه می‌شود و زنان تشویق به اعمال قدرت از طریق زنانگی مورد قبول نظام مرد سالار سرمایه داری می‌شوند. گفتمان پست مدرن نیز اگر چه قطب‌های قدرت و بی‌قدرتی را در هر جامعه‌ای متمایز می‌داند اما بیش از توجه به درک خود سوژه از قدرت یا انقیاد، به تفسیر غالب خود (یا پژوهشگر) از شرایط توجه دارد. به عبارت بهتر این خود سوژه نیست که قدرت یا انقیاد خود را درک می‌کند بلکه ناظر بیرونی است که در موقعیت‌های مختلف دو قطبی قدرت و انقیاد را جابه‌جا می‌کند. در پژوهش حاضر برآنیم که با اتخاذ یک رویکرد استقرایی، اکتشافی و پدیدارشناسانه به فهم کنش‌های انقیادآور یا قدرت‌زا در زندگی روزمره زنان تهرانی نایل شویم. نتیجه ممکن است با هر یک از سه گفتمان طرح شده منطبق یا متفاوت باشد. اما تفاوت تحقیق حاضر با نظریات پیشین در این است که آنچه مفهوم قدرت را در این پژوهش خواهد ساخت، نه تعریف‌های نظری پیشینی و نه حتی مختصات شرایط است، بلکه تنها تصور خود کنشگر از قدرت و شناخت ابعاد و سازوکارهای شکل‌گیری این تصور خواهد بود.

۴- روش پژوهش:

با توجه به این که محوریت پژوهش حاضر مطالعه زندگی روزمره و واکاوی و کشف عناصر قدرت زنان در جریان کنش‌ها و تعاملات در این قلمرو از دید خود کنشگر است، فرآیند تحقیق مستلزم تمرکز بر

تعاملات زندگی روزمره زنان و مفاهیم و عملکردهای مرتبط با قدرت از دیدگاه آنان است. از این رو روش نظریه پردازی مبنایی برای این پژوهش برگزیده شده است. اما آنچه استفاده از روش مبنایی را در این پژوهش ممتاز می‌کند توجه به فرآیندهای تعاملی کنشگران در بساخت زندگی روزمره از دریچه تولید معنای قدرت است و این نوعی نگاه پدیدار شناسانه به روش مبنایی محسوب می‌شود. به عبارت بهتر آنچه ما در مطالعه تعاملات اجتماعی کنشگران، گفتارها و کردارهای آن‌ها در زندگی روزمره به دنبال آن هستیم، چگونگی معنایابی قدرت در فرآیندهای ذهنی منجر به کنش در این تعاملات است. بنابراین ما با استفاده از روش نظریه پردازی مبنایی برای دست یابی به بینادذهنیت مشترک کنشگران زن از مفهوم قدرت در زندگی روزمره حرکت می‌کنیم. موضوع بینادذهنیت پژوهش را به مطالعات پدیدار شناسانه نزدیک می‌کند. چرا که پروژه پدیدارشناسانه تقریباً به طور کامل با بحث در مورد تولید و به کارگیری ابزارهایی برای ورود و باز تولید تجربیات ذهنی دیگران همراه است (داونس و راک^۱، ۲۰۰۷). به عبارت بهتر آنچه مسئله و چارچوب اصلی کلیه مباحث پدیدار شناسی را تشکیل می‌دهد کاوش در این زمینه است که انسان‌ها چگونه به تجربه های زیسته خود معنا می‌بخشند و آن را به آگاهی تبدیل می‌کنند. یکی از مهمترین اصول پدیدارشناسی ترک و در هم شکستن عاداتهای پیشین اندیشه است. "به این معنا که محقق باید ذهنیت عادت یافته گذشته خود را در خلال درک پدیدار ناسی رها کرده و از هر گونه تصور قالبی با پیش داوری های متعارف خودداری کند (کراسول، ۱۹۹۸، به نقل از محمد پور، ۱۳۸۹: ۲۷۲).

شیوه گردآوری داده‌ها مصاحبه عمیق نیمه ساخت یافته و مشاهده مشارکتی است. زنان مورد مصاحبه عبارتند از ۲۸ نفر از زنان بین ۲۰ تا ۶۰ ساله ساکن شهر تهران. مکان‌های مصاحبه‌های شغلی، خیابان‌ها، مهمانی‌ها و آرایشگاه‌ها بوده است. معیار مورد استفاده برای انتخاب این مکان‌ها تفاوت آن‌ها در درجه رسمیت بوده است. شناخت این نکته به ویژه در جریان مشاهده‌های مشارکتی در تفسیر و تفهیم کنش‌های کنشگر اهمیت بسیار دارد. محیط‌های شغلی (ادارات دولتی) عرصه‌هایی از زندگی روزمره زنان شاغل محسوب می‌شوند که به شدت تحت سلطه ارزش‌های جامعه مرد سالار است و لذا زنان در این مکان‌ها برای بقا ناگزیر به نمایش نوعی زنانگی هژمونیک هستند. از طرفی نوع رابطه زنان با همکاران نسبتاً رسمی است. بنابراین تاکتیک‌ها و نحوه اعمال قدرت می‌بایست از مجرای باریک این ایدئولوژی و رسمیت حاکم بر فضا عبور کند. بر عکس، فضای آرایشگاه‌ها عرصه‌هایی غیر رسمی از زندگی روزمره زنان را تشکیل می‌دهند که تاکتیک‌های اعمال قدرت در آن‌ها بیشتر از طریق گفتار و کمتر از طریق رفتار تجلی می‌یابد. خیابان فضایی در زندگی روزمره زنان است که به

1. Downes&Rock

واسطه بسیاری از موقعیت‌های شکل گرفته در آن مستعد برای حضور امر کارناوالی (باختین) است. اعمال قدرت زنان در این فضاها به صراحت، اما بیشتر در رفتار و کمتر در گفتار صورت می‌پذیرد. فضای حاکم بر مهمانی‌ها، صمیمانه ترین و غیر رسمی ترین فضایی است که در این تحقیق مورد پژوهش قرار گرفته است و به نظر می‌رسد اعمال قدرت زنان در آن‌جا با صراحت بیشتری در گفتار و رفتار صورت پذیرد. نویسنده دوم این مقاله ابتدا به مشاهده مشارکتی- بدون فاش شدن هویت- در برخی از مکان‌های فوق پرداخت. این کار در محیط‌ها و مکان‌های مختلف به گونه‌های مختلفی انجام شد. در نتیجه این مشاهده مشارکتی و نیز صحبت‌های مقدماتی وی با برخی از افراد حاضر در آن مکان‌ها حساسیت نظری‌اش ارتقاء یافت.

نمونه گیری بر اساس روش نمونه گیری نظری یا مفهومی صورت گرفته است. منطق حاکم در انتخاب حجم نمونه، اشباع نظری بود. اشباع زمانی اتفاق می‌افتد که در خلال مصاحبه یا مشاهده هیچ اطلاع جدیدی ظهور نکند و طبقه بندی‌ها و دسته بندی از جهت کیفیت و تنوع به خوبی توسعه یافته باشد و روابط میان دسته ها به خوبی تثبیت و اعتبار یافته باشد (کربین و اشتراوس^۱، ۲۰۰۸: ۲۱۲). بر این اساس تا رسیدن به اشباع نظری با ۲۸ نفر مصاحبه شد. در جدول زیر مشخصات این افراد به همراه مکان مصاحبه نمایش داده شده است.



جدول شماره ۱. نام و مشخصات مصاحبه شونده‌ها

ردیف	نام	سن	مکان مصاحبه	نحوه و دلیل انتخاب	تحصیلات	وضعیت تاهل	شغل
۱	بهار	۴۰	آرایشگاه	شاغل در آرایشگاه مورد مطالعه	دیپلم	متاهل	آرایشگر
۲	مژگان	۳۳	آرایشگاه	شاغل در آرایشگاه + درک شرایط زن مطلقه پیش و پس از طلاق	دیپلم	جدا شده	آرایشگر
۳	ثریا	۳۶	آرایشگاه	شاغل در آرایشگاه+تاهل	دیپلم	متاهل	آرایشگر
۴	نرگس	۲۵	رستوران	فعالیت اجتماعی+تاهل	لیسانس	متاهل	کارمند
۵	زهره	۲۷	کافی شاپ	شغل خاص+ توجه به ظاهر و زیبایی+ معرفی از طریق یکی از دوستان	لیسانس	مجرد	خلبان+ مربی ورزش و زبان
۶	مریم	۳۴	محل کار	تاهل+ فرزند+ معرفی از طریق یکی از مصاحبه شونده‌ها	لیسانس	متاهل	کارمند
۷	مریم	۲۷	خانه	آشنایی در مهمانی	لیسانس	مجرد	دانشجو
۸	سمیه	۳۱	دانشگاه	آشنایی از طریق یکی از دوستان+ دارای تجربه در زمینه رفتاری زنان	زیردیپلم	متاهل	خانه دار
۹	نیلوفر	۳۲	محل کار	آشنایی از طریق یکی از مصاحبه شونده‌ها	لیسانس	متاهل	کارمند
۱۰	فریده	۳۰	اتومبیل	آشنایی در آرایشگاه+ ادعای بی قدرتی در برابر همسر	فوق لیسانس	متاهل	کارمند
۱۱	زهره	۴۹	اتومبیل	آشنایی از طریق یکی از مصاحبه شونده‌ها	لیسانس	متاهل	کارمند
۱۲	فاطمه	۵۴	اتومبیل	آشنایی از طریق یکی از دوستان+ طی بحران‌های زیاد در زندگی زناشویی و فائق آمدن بر آن+ فرزند	لیسانس	متاهل	کارمند
۱۳	نرگس	۲۸	محل کار	شغل+ تاهل و غلبه بر اختلافات خانوادگی پیش از آن+ آشنایی از طریق یکی از دوستان	فوق لیسانس	متاهل	کارمند

کارمند	مجرد	لیسانس	آشنایی از طریق یکی از مصاحبه شونده‌ها+اهمیت به زیبایی	کافی شاپ	۲۶	مهشاد	۱۴
کارمند	متاهل	دیپلم	آشنایی از طریق یکی از مصاحبه شونده‌ها + مشکلات با همسر	محل کار	۵۴	ثریا	۱۵
خبرنگار	متاهل	لیسانس	آشنایی از طریق یکی از مصاحبه شونده‌ها + علاقه به خرید	محل کار	۲۷	شیوا	۱۶
خانه دار	متاهل	دیپلم	آشنایی از طریق یکی از مصاحبه شونده‌ها + قدرت زیاد در خانواده	خانه	۵۷	مهین	۱۷
مترجم	مجرد	فوق لیسانس	آشنایی قبلی+ تغییر پوشش	خانه	۳۰	جوانه	۱۸
مهندس کامپیوتر	مجرد	فوق لیسانس	آشنایی در جریان مشاهده مشارکتی در آرایشگاه + نظرات جالب	کافی شاپ	۲۴	زهره	۱۹
کارمند	متاهل	لیسانس	آشنایی از طریق یکی از دوستان+ سنخ رابطه با همسر	کافی شاپ	۳۴	عاطفه	۲۰
کارمند	متاهل	لیسانس	آشنایی در جریان مشاهده مشارکتی در محیط کار	محل کار	۳۲	نسرین	۲۱
فروشنده	مجرد	لیسانس	معرفی از طریق یکی از مصاحبه شونده‌ها+عقاید جالب در باره اشتغال زنان	محل کار	۲۶	نسیم	۲۲
کارمند	بیوه	دیپلم	معرفی از طریق یکی از دوستان	محل کار	۵۶	ملیحه	۲۳
کارمند	مجرد	لیسانس	آشنایی در جریان مشاهده مشارکتی در آرایشگاه+توجه خاص به زیبایی خود	آرایشگاه	۲۶	مهشید	۲۴
دانشجو	مجرد	لیسانس	آشنایی در مهمانی	خانه	۲۲	شیما	۲۵
کارمند	مجرد	لیسانس	معرفی از طریق یکی از مصاحبه شونده‌ها	کافی شاپ	۲۸	مریم	۲۶
کارمند	متاهل	فوق لیسانس	آشنایی در مهمانی+ تاهل + شغل	کافی شاپ	۳۲	بهاره	۲۷
مدیر	متاهل	لیسانس	معرفی از طریق یکی از مصاحبه شونده‌ها+ قدرت در محیط کار و خانه	محل کار	۴۵	آذر	۲۸

استفاده از رویکرد پدیدار شناسانه عمدتاً در قسمت مصاحبه‌ها میسر شد. پارسه در تشریح مصاحبه در دیدگاه پدیدار شناسی می‌نویسد: "این رویه مبتنی بر یک درگیری دیالوگی^۱ است که در آن محقق و پاسخ‌گو در یک بحث ساخت نیافته در باره تجربه زیسته شرکت می‌کنند. در روش پارسه، تجربه به عنوان یک هستی بین ذهنیتی^۲ من- شما با مشارکت در خلال بحث توصیف می‌شود:" محقق، در حضور حقیقی با مشارکت کننده، در دیالوگی که خاطره‌ها را به سطح می‌آورد، درگیر می‌شود. قبل از دیالوگ با مشارکت کننده، محقق با معنای تجربه زیسته سکنا^۳ می‌گزیند، خود را به شیوه‌ای باز می‌کند که برای بحث کامل از تجربه آن طور که با مشارکت کننده مشترک باشد، مرکزیت می‌بخشد." (پارسه، ۱۹۹۰: ۱۱ به نقل از محمد پور، ۱۳۸۹: ۲۹۰)" استفاده از مصاحبه‌های پدیدارشناسانه این امکان را فراهم می‌کند که افراد احساس آزادی و راحتی بیشتری در بیان آراء و عقاید خود داشته باشند. در این مصاحبه طرح و چارچوب کلی از قبل لحاظ می‌شود اما استفاده از آن در خلال مصاحبه تغییر می‌کند و پژوهشگر می‌تواند در صورت لزوم و به تناسب مقتضای مصاحبه تغییراتی را در آن ایجاد کند. سوالات باز در جریان مصاحبه این امکان را به شرکت کنندگان می‌دهد که پاسخ‌های دقیق و منحصر به فردی که بر آمده از جهان بینی و احساسات آنها است به سوالات بدهند (موستاکاس^۴، ۱۹۹۴). مصاحبه‌های پدیدار شناسانه با یک گفت‌وگوی دوستانه و غیر رسمی آغاز می‌شوند که هدف آن عمدتاً برقراری یک رابطه و معرفی سوالات اولیه و اصلی است. اپوخه^۵ برای حفظ بی طرفی و اجازه دادن به شرکت کننده برای بیان آزاد اندیشه‌هایش به کار گرفته می‌شود. تلاش شد از این روش در مصاحبه‌ها برای دسترسی بیشتر به ذهنیت افراد استفاده شود.

با توجه به اهمیت تجربه زنان در پژوهش‌های فمینیستی از تجربه زنان به عنوان منبع دانش و نیز تایید کننده آن نام برده می‌شود. از دید آنها اعضای قدرتمند جامعه فهم محدود و ناقصی از واقعیت اجتماعی دارند. ولی بر خلاف تصور، افراد ضعیف‌تر درک جامع‌تری نسبت به واقعیت دارند. آنها برای حفظ بقا، دید دو گانه‌ای نسبت به جهان داشته و به رویکرد مسلط و رویکرد حاشیه ای و حداقلی خود حساس‌اند. و هم از درون و هم از بیرون بر واقعیت اجتماعی پیرامون خود ناظرند. این

1. Dialogic Involvement
2. Inter subjectivity Existence
3. Dwelling with
- 4 . Moustakas

۵. اپوخه واژه‌ای است یونانی به معنای خودداری از قضاوت، امتناع و دوری از شیوه‌های روزمره درک عادی اشیا ... در اپوخه هر تفهم و دانستنی کنار گذاشته می‌شود و پدیده مجدداً به صورت عینی، دست نخورده و با احساسی باز و وسیع از نقطه نظر یک خود ناب متعالی بازبینی می‌شود" (موستاکاس، ۱۹۹۴: ۳۳ به نقل از محمد پور).

شرایط به آن‌ها دید کامل‌تری از واقعیت اجتماعی می‌دهد. در همین راستا آن‌ها به روش‌های متعارف تحقیقات کمی، که قادر به ارائه درک درستی از جهان زنان نیستند، نقدهایی وارد می‌کنند. با توجه به هدف این پژوهش که شناخت منابع به ویژه غیر رسمی قدرت زنان است، نمی‌توان نسبت به ملاحظات پژوهش‌های فمینیستی بی‌اعتنا بود. استفاده عمده که در این پژوهش از روش فمینیستی تحقیق شده از باب روشی جامع برای تحقیق نبوده است. چرا که فمینیسم فاقد روش شناسی متمایز و متفاوت از سایر روش‌های کیفی است. (محمد پور، ۱۳۸۹: ۳۰۳) استفاده مهمی که از این نگاه به پژوهش شده، در فرآیند مصاحبه و دریافت اطلاعات از زنان است. روش‌های فمینیستی سازوکارهایی سودمند را برای ورود به دنیای کنشگر در جریان مصاحبه‌ها در اختیار نگارنده قرارداد. در مصاحبه‌های فمینیستی فرض اساسی این است که زنان باید با زنان به مصاحبه بپردازند، چرا که این سنخ مصاحبه به وضوح نتایج بهتر از مصاحبه‌هایی دارد که مردان عهده دار آن هستند. از طرفی بر این موضوع تاکید می‌شود که مصاحبه گر باید با مصاحبه شونده دوست باشد و هر چند در مورد اخیر توافق عام وجود ندارد، اما نویسنده دوم این مقاله تلاش می‌کرد پیش از شروع مصاحبه با یافتن نقاط تفاهم بین خود و فرد، رابطه را دوستانه کند و به اصطلاح پس از باز شدن یخ فضا و در اثنای صحبت دوستانه وارد مصاحبه شود. از طرف دیگر مدت مصاحبه پژوهشگر را ملزم می‌کرد برای جلوگیری از ملال آور شدن فضا، آن را به سمت گفتگوی دوستانه سوق دهد، که به نظر در ارائه نتیجه بهتر در جریان مصاحبه‌ها سودمند بود. نکته دیگر که به آن تاکید می‌شود، کمک مصاحبه کننده به مصاحبه شونده است. یکی از ابعاد این کمک خود آشکارسازی محقق است که به مخاطب کمک می‌کند راحت‌تر مسائلی را که گفتنش برایش دشوار است بیان کند. لذا نویسنده دوم مقاله در بسیاری از موارد وقتی حس می‌کرد مصاحبه شونده در زمینه‌ای براحتی قادر به صحبت کردن نیست، به محض به زبان آوردن چند واژه و تعلل بعدی وی در آن زمینه، برای تشویق بیشتر وی به سخن گفتن، به بیان تجربه مشابهی در زندگی خود می‌پرداخت و یا با وی در آن زمینه به نوعی ابراز همدردی می‌کرد. این کار اگر چه مصاحبه را طولانی می‌کرد اما آن را از حالت یک سوال و جواب یک‌طرفه خارج می‌کرد و منجر به این می‌شد که مخاطب احساس راحتی بیشتری کند و احساس باز بودگی که در نوع مکالمات زنانه وجود دارد در فضای مصاحبه حاکم شود و نهایتاً مصاحبه‌ها تصویری جامع و بدون سانسور (تا حد ممکن) از فرد در اختیار مصاحبه کننده قرار دهد. در مجموع بسیاری از تم‌ها در جریان مصاحبه و تفکر همزمان مصاحبه گر و مصاحبه شونده شکل گرفت.

در این پژوهش از روش کدگذاری داده مبنا جهت تحلیل داده‌ها استفاده شده است. فرآیند کدگذاری داده‌ها در روش مبنایی شامل سه مرحله کدگذاری باز^۱، کدگذاری محوری^۲ و کدگذاری گزینشی^۳ است.

۴-۱- پایایی (قابلیت اعتماد) و اعتبار پژوهش: یکی از راه‌ها برای اثبات پایایی در تحقیقات کیفی استفاده از ورقه ثبت داده‌ها است. (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۳۹) به این معنا که داده‌های خام در یک سو و مفاهیم و مقولات ساخته شده از آن‌ها در سویی دیگر قرار می‌گیرند و بدین وسیله فرآیند کدگذاری و مفهوم پردازی در معرض دید و قضاوت خواننده قرار می‌گیرد. در جدول شماره ۲ نمونه‌ای از این فرآیند نشان داده شده است. یکی از روش‌هایی که برای نشان دادن قابلیت اعتبار روش‌های کیفی به کار برده می‌شود، استفاده زیاد از نقل قول‌های افراد مورد مطالعه است یعنی استناد و بازگشت مکرر به داده‌های خام تحقیق در هنگام بیان گزارش تحقیق و بیان مقولات انتزاعی دریافت شده از آن‌ها (همان: ۱۴۸) گلاسر و اشتراوس نیز در کتاب^۴ خود آوردن مدام نقل قول‌هایی از داده‌های خام تحقیق به هنگام ارائه تحلیل و مقوله سازی و ارائه خط داستان و در جریان گذاشتن خواننده در جریان جزء جزء فرآیند پژوهش را از راه‌های ارتقای اعتبار پژوهش‌های کیفی می‌دانند (گلاسر و اشتراوس^۵، ۱۹۶۷: ۲۲۹). در جریان ارائه یافته‌های پژوهش تلاش شده این مهم رعایت شود. یکی دیگر از روش‌های دیگر در زمینه کسب اعتبار در تحقیقات کیفی، به دست آوردن توافق افراد متخصص در این زمینه است (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

۵- یافته‌های پژوهش:

در این بخش یافته‌های پژوهش ارائه می‌شود. این یافته‌ها با الهام از الگوی پارادیمی اشتراوس و کوربین و در قالب یک خط داستانی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند.

1. Open Coding
2. Axial Coding
3. Selective Coding
4. The Discovery of Grounded theory
5. Glaser & Strauss

جدول شماره ۲. نمونه‌ای از نحوه کدگذاری

کدگذاری محوری	کد گذاری باز		نقل قول
	مقولات	مفاهیم	
اعمال قدرت نمایشی(نمودین)	به‌دست آوردن قدرت از ضعف دیگری	رقابت منفی	زن‌ها بیشتر توجهشون به اطراف جمع می‌شه و فک می‌کنن چجوری رقیب رو از میدون بدر کنن
بر جسته شدن نقاط تضاد الگوی مادر و پدرپس از سن بلوغ	نقش اجتماعی زن در الگوی مردانه پیشرفت	میل به خلاقیت و ایجاد معنای زندگی در اشتغال	برام مهم بود که کار خونه رو درست انجام بدم اما اون معنای زندگیم نبود. کار {بیرون} معنای زندگیم بود
	نقش زن در زندگی شخصی در الگوی زنانه پیشرفت	اهمیت مفهوم خانواده در ذهن زن ایرانی	تو جامعه‌ای {هستی} که شوهر پیدا کردن تو اولویته. مثلاً وقتی به یه دختر می‌رسی می‌گه چه خبر؟ بیشتر از مورد {های ازدواج} دور و برت می‌پرسه تا فرصت‌های تحصیلی و شغلی
الگوی مادر در برابر الگوی پدر	الگوی پدر	ذهنیت مطلق	من به دخترم می‌گم تو مغزت پره که به ظاهرت اهمیت نمی‌دی آدم‌هایی تو فکر ظاهرن که مغزشون خالی باشه
	الگوی مادر	عدم صراحت زنانه	دخترا از مادر یاد می‌گیرن غیر مستقیم و غیر صریح کارشون رو پیش ببرن
عوامل تاثیر گذار بر بحران معنا	سن تجرد	کم شدن گزینه های ازدواج با افزایش پیشرفت شغلی و تحصیلی	یعنی اگه بخوای دکترا بخونی موقعیت ازدواجت کمتر می‌شه. چون خیلی از پسرا دختر بالاتر از خودشون رو نمی‌تونن تحمل کنن یا اصلاً به خودشون اجازه نمی‌دن بیان جلو. از طرفی توقع خودت بالاتر می‌ره
بحران معنا	زبان الگوی پدر در برابر طبیعت الگوی مادر	استدلال سلاح الگوی پدر	حس می‌کنم اون باید منو همونطوری که هستم بپذیره. و لازم نیست من برا پسند اون به یه شکلی دربیام.... فک می‌کنم لابد یه بلایی سر اعتماد بنفسم اومده که این کارو می‌کنم
	زبان الگوی پدر در برابر طبیعت الگوی مادر	عرف و طبیعت سلاح الگوی مادر	خوب طبیعیش هم همینه خانم‌ها توجه مراقبتی بیشتری نسبت به محیط دارن ذاتشون همینه.

۵-۱- شرایط علی (الگوی مادر در برابر الگوی پدر): در اینجا منظور از شرایط علی، مجموعه

شرایطی است که منجر به شکل‌گیری پدیده اصلی می‌شود.

۵-۱-۱ الگوی پدر: عدم شکل‌گیری تفاوت‌های فیزیکی و بازنمایی یکسان دختر و پسر در سنین پایین در جامعه، فرزند دختر را در موقعیت مشابه با فرزند پسر قرار می‌دهد و اینجاست که وی از میان تمام این شباهت‌ها به مفهوم انسان در نوشته‌های بارتکی می‌رسد. همان مفهومی که بارتکی مهمترین مشخصه آن را فرهنگ سازی نام می‌نهد و در اینجا آن را مفهوم انسان در الگوی پدر می‌نامیم (بارتکی^۱، ۱۹۹۰). این مفهوم که بر گرفته از تعریف مدرن از انسان است، و به روشنی در نوشته‌های سیمون دوبوار در باره زن مستقل نمود پیدا می‌کند (دوبوار: ۱۳۶۰، ۴۹۷-۵۰۸) بر جسم بیش از ذهن، بر فردیت بیش از جمعیت و بر پیشرفت و تعالی فردی انسان بیش از همه چیز ارج می‌نهد.

نظام آموزش و پرورش در ایران، به ویژه در سال‌های ابتدایی، برای تمام دانش‌آموزان دختر و پسر شرایط مشابه ایجاد می‌کند.^۲ آنچه در آرمان آموزش و پرورش اهمیت دارد این است که توانایی‌های ذهنی فرد افزایش یابد. جسم و تمایزات جسمی اصولاً در آموزش و پرورش به حساب نمی‌آید. پوشیدن لباس فرم واحد این تمایزات را کمرنگ می‌کند. آرمان آموزش و پرورش، انسان متعالی شدن در اجتماع است. از ابتدای فرآیند آموزش و پرورش، دختر با این سوال مواجه می‌شود که "چه شغلی می‌خواهی داشته باشی؟" و این سوال اول و آخر فرآیند آموزش است.^۳ فحوای سوال یک جواب را با خود به همراه دارد: مهمترین مسئله برای تو در بیرون از خانه، شغل و موجودیت اجتماعی تو است. و این یعنی بزرگترین تمایز الگوی پدر! یعنی خود پدر. پدر نان آور است. پدر در بیرون از خانه کار می‌کند و اگر مادر هم شغل داشته باشد دست کم، فرزند هویت مادر را بیشتر با خانه و خانه داری و مراقبت می‌شناسد. هویت غالب مادر بیشتر در خانه دیده می‌شود و هویت غالب پدر در بیرون از خانه و در شغل. پس آرمان دختر در فرآیند آموزش داشتن بهترین شغل و شبیه پدر شدن است.

1. Bartky

۲. کتاب‌های درسی ارائه شده در فرآیند آموزش ابتدایی از فرم و محتوای یکسانی برای دو جنس برخوردار است.
 ۳. اگر چه در آموزش و پرورش رسمی به ویژه در ایران با اختصاص یافتن دروسی متفاوت برای دختران و پسران در برخی از مقاطع به ویژه در سنین بلوغ-تلاش شده تمایزات جنسیتی به نحوی در فرآیند آموزش تزریق شود. اما یکسان بودن محتوی اکثر دروس به ویژه دروس اصلی در هر رشته و بی اهمیتی -البته غیررسمی- برخی از این دروس در روال عادی مدرسه در قیاس با دروس اصلی عملاً تاثیر این تزریق را در قیاس با محوریت ساختن رویه اجتماعی و شغلی شخصیت دانش آموز کمرنگ می‌کند.

" از بچگی تو آموزش و پرورش به ما می‌گن بابا آب داد بابا نان داد ، مادر شیرینی پخت.

مادر غذا درست کرد" (پروین، ۵۰ ساله، مدیر، مصاحبه در محل کار)

هویت و هدف غایی فرآیند آموزش و پرورش، آماده کردن فرد برای حرفه آینده است و به محض این‌که مسئله حرفه طرح می‌شود، کار مادر و خانه داری مادر به حاشیه رانده می‌شود. مادر می‌شود دیگری! کسی که فرد در جریان فرآیند طولانی آموزش روز به روز از وی فاصله می‌گیرد و تلاش می‌کند که مانند او نشود. بچه‌ها این‌گونه تهدید می‌شوند که "اگر درس نخونی هیچ‌کاره می‌شی!" و هیچ‌کاره برای دختر معنای ضمنی خانه داری را دارد. اگر چه این موضوع مبنای اصلی فرآیند آموزش رسمی را تشکیل می‌دهد اما در فرآیند جامعه پذیری دختر در جامعه مدرن به آموزش و پرورش محدود نمانده، به انحای مختلف در جامعه و خانواده برای فرزند دختر بازتولید می‌شود. حتی در بسیاری از موارد در فرهنگ عامه جامعه و در جریان جامعه پذیری دختر در خانواده و جامعه این واژه جایگزین متناسب تری با مفهوم اصلی‌اش می‌یابد و آن این‌که "اگر درس نخوانی باید کهنه بچه بشویی". نکته جالب اینجاست که این واژه "هیچ‌کاره"، بیش از هر واژه دیگری، برملا کننده هویت مردانه‌ای است که به صورت خاص توسط آموزش و پرورش و به صورت عام توسط رسانه و خانواده برای دختر بازتولید می‌شود.

"یه چیز واضحیه اصلا. شما تو همین فیلم‌های تلویزیون ایران که اینقد رو مادری تاکید

داره نگا کنید... زنای خونه دار عملا تو تصمیم گیری‌ها تو همه چی هیچ‌کارن. فقط چای

میبارن و غر می‌زنن واقعیت هم همینه. چرا؟ - چون تو اجتماع نبودن از یه طرف قدرت

تصمیم گیری ندارن از طرف دیگه از بیکاری به همه چی گیر میدن" (شیوا، ۲۷ ساله،

خبرنگار)

الگوی پدر الگویی است که یک مسیر خطی را برای پیشرفت انسان در اختیار وی قرار می‌دهد و آن همان مسیری است که مرد-که اینجا نماینده بشریت تعریف می‌شود- می‌پیماید. سیمون دوبووار فمینیست اگزیستانسیالیست فرانسوی شاید از جمله نخستین نظریه پردازانی بود که تضاد زنانگی سنتی و برگرفته از تمایزات فیزیولوژیک زنانه (که در ادامه تحت عنوان الگوی مادر به آن پرداخته خواهد شد) را با تعریف مدرن انسان به عنوان یک سوژه آزاد و مستقل کشف کرد و با تحلیل دقیق نبرد این دو الگو در لحظات متفاوت و سنخ‌های متکثر زنان پرده از بسیاری از چالش‌های زنان در تعریف هویت فردی و اجتماعی خود در جامعه مدرن برداشت. وی اما در نهایت در جایگاه الگوی مردانه می‌نشیند و نقص‌های زنانگی را در قیاس با مردانگی مورد چالش و واکاوی قرار می‌دهد. در این راستا وی نیز اهمیت کار و فعالیت اجتماعی را به عنوان عنصر اساسی در چرخش به سمت الگوی پدر مورد تاکید قرار می‌دهد: "زن قسمت اعظم فاصله‌ای که او را از مرد جدا می‌کند با کار کردن پیموده

است. فقط و فقط کار است که می‌تواند آزادی غیر انتزاعی را برای او تضمین کند. به محض آن که او دیگر یک انگل نباشد، نظامی که بر وابستگی او بنا شده است در هم می‌ریزد، بین او و دنیا دیگر نیازی به یک واسطه مذکر نیست" (همان: ۴۹۷).

این الگو دقیقا الگوی انسان مدرن است که به تعبیر لکان و فمینیست‌های فرانسوی در غیاب زنانگی تعریف شده و زنانگی تنها به منزله قطب منفی آن است (بیسلی، ۱۳۸۵: ۱۱۳). این الگو به تبع تک خطی بودن اصول سرسخت "عقلانی" دارد. اصولی که آن‌ها را با اخلاق مطلق، فردیت مطلق و ذهنیت مطلق توضیح می‌دهیم:

این الگو از این پیش فرض تبعیت می‌کند که منطق در تمام عرصه‌های زندگی روزمره حرف اول را می‌زند. بنابراین با منطق و برتری منطقی در زندگی می‌توان تمام مشکلات را حل کرد. بنابراین با وجود این راه حل مطلق برای حل مسائل، "اخلاق مطلق" نیز طرح می‌شود. به کودک آموزش داده می‌شود که راست گویی بهترین، سر راست ترین و درست ترین روش برای رسیدن به هدف است و دروغ به شدت نکوهش می‌شود.

"به بار دروغ می‌گید، دو بار دروغ می‌گید نهایت این دروغ‌ها جنجال می‌شه تو خانواده...
تو زن‌ها بیشتره و از مادر یاد می‌گیرن... اما من سعی کردم حتی اگه در مادرم هم اینو می-
بینم تقلید نکنم... رک بودن رو از پدرم آموختم (مهین، ۵۷ساله، خانه‌دار، مصاحبه در منزل
شخصی)

در این الگو فرد و پیشرفت فردی اهمیتی به مراتب بیشتر از هر چیز دیگر دارد. بنابراین هر عاملی که به نحوی جلوی پیشرفت فردی را، آن‌هم در نقش اجتماعی، بگیرد مانع محسوب می‌شود. مهمترین نتیجه منطقی این است که نقش مادری که اصولا با فداکاری برای فرزند و صرف وقت خود برای پیشرفت فرزند جلوه می‌یابد در این الگو به عنوان مانع رشد تلقی می‌شود.

"ازدواج تو رو ناخودآگاه در معرض بارداری قرار می‌ده و این‌ها همه تو تموم شدن به آدم
موثره" (مریم، ۲۸ساله، دانشجوی، مصاحبه در خانه)

این الگو پدر را نماد ذهن و مادر را نماد جسم می‌داند و فرو رفتن در تفکر را به تعبیر دوروتی اسمیت به معنی منتزع شدن از محیط و جسم و فرو رفتن در خود می‌داند (اسمیت، ۱۳۸۵). پس هر چه انسان، انسان‌تر باشد ذهن او قوی‌تر است یعنی توجهش به جسم و ظاهر کمتر است.

"من به دخترم می‌گم تو مغزت پره که به ظاهر اهمیت نمی‌دی. آدم‌هایی تو فکر ظاهرن که مغزشون خالی باشه" (زهرا، ۴۹ساله، کارمند، مصاحبه در محل کار)

۵-۱-۲- الگوی مادر: الگوی مادر اگر چه در ابتدا نیز به واسطه تفاوت‌هایی که در فرزندان دختر و پسر به لحاظ لباس پوشیدن و آرایش موها وجود داشته، در ذهن کودک دختر بوده و شاید همواره

به عنوان یک علامت سوال خود نمایی کرده است، اما با رشد کودک دختر و پدیدار شدن تمایزات جسمانی، بروز بیشتر می‌یابد. دختر به واسطه جسم خود به مادر تعلق دارد و با نزدیک شدن به مرحله بلوغ جسمی و گذشتن از آن، به تدریج تمایز جسمی خود را با پسر بیشتر می‌فهمد و به واسطه همین تمایز از پسرها دورتر می‌شود.^۱ به طوری که کم‌کم به دنیای متفاوتی رانده می‌شود. بسته به قدرت الگوی پدر، برخی از دختران این رانده شدن را به صورت محکوم شدن و تبعید درک می‌کنند و برخی برداشت ملایم‌تری نسبت به آن دارند. همزمان در آموزش و پرورش و بازنمود اجتماعی، دختر از پسر متمایز می‌شود. دختر به تدریج در می‌یابد که با پسر تفاوت‌هایی دارد و با مادر شباهت‌هایی. این در حالی است که قبلاً الگوی پدر، مادر را به کل برای وی تحقیر کرده و هویت وی را در تضاد با آن معرفی کرده است.

الگوی مادر به وی می‌آموزد که از آن‌جا که هویت اصلی وی در خانه تعریف شده پس مهمترین- هدف برای یک زن می‌بایست کسب و حفظ موفقیت زندگی خانوادگی باشد. در این‌جا ابتدا فردیت موجود در الگوی پدر جای خود را به اولویت خانواده می‌دهد و سپس تلاش به منظور حرکت در جهت پیشرفت خطی جای خود را به حفظ و تکرار دائمی یک سری کارهای یکنواخت و روزمره و تضمین کننده بقای خانواده می‌دهد. از طرفی در مقابل اخلاق مطلق الگوی پدر الگوی مادر به زن می‌آموزد که راه حل مسائل زندگی به آن سادگی که در مدرسه آموزش دیده نیست چرا که وی از قدرت و جایگاهی هم‌تراز با مردان برخوردار نیست. در عوض وی ابزارهایی دارد که مردان ندارند و در صورت استفاده از آن‌ها می‌تواند به اهداف خود نزدیک شود. این ابزارها عدم صراحت و لطایف الحیل زنانه است. همان‌طور که از سطور فوق پیداست اساساً پایه بسیاری از توجیهات الگوی مادر درباره اهمیت نقش خانوادگی زن و عدم استفاده از صراحت و اخلاق مردانه بر پایه تفاوت جسمی زن و مرد است (ناتوانی جسمی در کنار جاذبه‌های جسمی و ویژگی تولید نسل). بنابراین جسم در این الگو در بسیاری از موارد در رده ای بالاتر از ذهن، یا حداقل هم رده با آن قرار می‌گیرد.

"من فکر می‌کنم زنانگی (زیبایی و...) یه سری ابزارن که در اختیار زنها قرار داده شده و خیلی احمقانه است که آدم از ابزار و سلاحی که داره استفاده نکنه. مگه مردا از ابزاراشون استفاده نمی‌کنن" (زهرة، ۲۷ ساله، خلبان، مصاحبه در کافی شاپ)

" دخترا یاد می‌گیرن غیر مستقیم و غیر صریح کارشون رو پیش ببرن" (ملیحه، ۵۶ ساله، کارمند، مصاحبه در محل کار)

۱. همان‌طور که پیشتر ذکر شد تمایزات برخی کتب آموزشی در دوران راهنمایی و دبیرستان و نوع متفاوت فراخوانی دو جنس در فرآیند تعلیم و تربیت رسمی نیز از سنین بلوغ آغاز می‌شود و در کنار نقش اصلی آموزش و پرورش که باز تولید الگوی پدر است، به صورت زیرپوستی و کم‌رنگ به بازتولید الگوی مادر در این سنین کمک می‌کند.

بنابراین درالگوی مادر بر اولویت خانه و هویت شکل گرفته بر مبنای آن (زمان و فعالیت دایره وار، خانواده، عدم صراحت و لطایف الحیل) تاکید شده و در الگوی پدر بر اولویت نقش اجتماعی و هویت شکل گرفته بر مبنای آن (پیشرفت خطی، فردیت مطلق، اخلاق مطلق) تاکید می‌شود.

۵-۲- پدیده مرکزی: بحران معنا (پروپلماتیک شدن تضاد دو الگو)

اشتراوس و کوربین پدیده اصلی یا مرکزی را چنین تعریف می‌کنند: ایده، حادثه یا اتفاق اصلی است که سلسله کنش/ کنش‌های متقابل برای کنترل و اداره آن‌ها معطوف می‌گردد و بدان مربوط می‌شود. ما با سوالاتی مانند: این داده‌ها به چیزی دلالت می‌کنند؟ این کنش/ کنش متقابل درباره چیست؟ مواجه هستیم (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۵: ۱۰۱).

۵-۲-۱- زبان الگوی پدر در برابر طبیعت الگوی مادر (تحقیر دو الگو توسط یکدیگر):

علاوه بر تضاد، نکته دیگر تحقیر شدن هر دو الگو توسط یکدیگر است و مهمترین علت آن این است که ابزار زبانی دو الگو برای اثبات حقانیت خود یکسان نیست. در واقع دو الگو از ابزارهای استدلالی مشابه برخوردار نیستند و در نتیجه نمی‌توانند به گونه‌ای همگون و بدون نفی دیگری در دستگاه هویتی فرد به حیات خود ادامه دهند. در تبیین تمایز ابزار استدلالی دو الگو ناگزیر از ارجاع به زبان نشانه‌ای و نمادین ژولیا کریستوا هستیم. کریستوا می‌گوید "وقتی به زبان و شیوه دلالتی‌اش توجه می‌کنیم باید به دو شیوه عملکرد زبان توجه داشته باشیم. ۱- زبان به عنوان بیان واضح و قاعده مند معنا. ۲- زبان به عنوان انگیزش احساس و یا به طور مشخص تر تخلیه رانه‌ها و انرژی‌های سوژه." کریستوا در توصیف این دو حالت از اصطلاحات نمادین و نشانه‌ای بهره می‌گیرد: "برای کمک به فهم تمایز میان امر نشانه‌ای و امر نمادین می‌توان آن را در قالب دوگانگی‌های آشکارتری همچون طبیعت و فرهنگ، تن و ذهن، احساس و عقل تصور کنید که در تاریخ تفکر غرب این دو گانه‌ها به تقابل‌های شدید دو قطبی می‌انجامد." (مک آفی: ۱۳۸۵، ۳۳) این تمایز معنای زبان نشانه‌ای و زبان نمادین، دستاویز بسیار مناسبی برای توصیف الگوهای زبانی مادر و پدر است. الگوی پدر با زبان کاملاً نمادین توضیح داده می‌شود. در واقع زبان نمادین، زبان استدلال و پرداخت صریح و بی واسطه یک معنا است و اعتبار خود را از عقلانیت و منطقی بودن گزاره می‌گیرد. اما به تعبیر کریستوا "تمام تلاش ما برای به کارگیری زبان به گونه‌ای شفاف و قاعده مند مستلزم این است که ما سوژه‌هایی قاعده مند و با مرزهایی مشخص و روشن باشیم. ولی چنین تلاش‌هایی مستمراً توسط برخی عناصر کردار دلالتی ما از هم گسسته شده و بر هم می‌خورند." (همان). این عواطف که کریستوا آن را به طور مشهود در لحن و زبان شاعرانه می‌بیند ویژگی و ممیزه اساسی زبان و ابزار استدلال مادرانه، مطابق مشاهدات این

پژوهش، است. به عبارت بهتر الگوی مادرانه به شدت ناتوان از به کارگیری علایم نمادین زبان و ارائه مراد خود در قالب گزاره‌هایی منطقی و بدون بار عاطفی است. لذا به زبان استدلال نمادین، زبان زنانه، یا همان زبان نشانه‌ای کریستوا، زبانی لال و فاقد توان توجیه مستدل و منطقی گزاره های منظور خویش است. با رشد و گسترش زبان نمادین به عنوان زبان علم مدرنیته و به بیان کریستوا زبان تمدن، زبان نشانه‌ای بیش از پیش به عنوان ابزاری توجیهی در عرصه عمومی و بینادهنیت افراد به حاشیه رانده می‌شود و جز موارد معدود (مانند تجربه مادری) مجال استدلال نمی‌یابد. این را در جریان مصاحبه نه از طریق واژه‌ها و بیان ملموس افراد بلکه از طریق علایم چهره، علایم آوایی، مکث‌ها، ناتوانی از توجیه و گاه اعلام نارضایتی منطقی و حمله افراد به اقداماتشان که بر پایه الگوی مادر بنا شده است، دریافتیم. علاوه بر این یادداشتهای جمع آوری شده در جریان مشاهده مشارکتی در آرایشگاه‌ها، مهمانی‌ها و محل کار در این زمینه بسیار گویا است:

"جالب است زنانی که در حضور مردان و در زمینه بحث و اعلام نظر اجتماعی-سیاسی به شدت خاموشند، اینجا در بیان تجربه زیسته خود از خرید و یا خاطرات خود از همان مردها این چنین بدون خجالت و با صراحت تمام سخن می‌گویند. اما دقیقاً از زمانی که سعی می‌کنی چرایی عملشان را از آن‌ها بپرسی دوباره به همان لکنت دچار می‌شوند. صحبت‌های آن‌ها مثل یک جریان است، که هرگونه نقطه گذاری به قصد تحلیل از درون، آن را از مسیر اصلی خود منحرف می‌کند" (مشاهده مشارکتی، یادداشتهای میدانی محقق دوم در آرایشگاه: آذر ۹۰)

الگوی مادر برای به‌دست آوردن ابزار توجیهی در برابر سلاح استدلال الگوی پدر به ابزار عرف و طبیعت متوسل می‌شود. به عبارت دیگر الگوی مادر بر پایه یک باور عرفی، فرهنگی و تا حدی زیستی بنا می‌شود- همان‌گونه که زبان نشانه ای، بود خود را وامدار طبیعت و ناخود آگاه فرد می‌داند- مهمترین محور این باور عرفی و قاعده مشترک همگانی، خانواده است. محوریت خانواده در زندگی زن به دو طریق توجیه می‌شود؛ یکی بر پایه طبیعت متمایز زن از مرد (ضعف جسمی زن در برابر مرد و ویژگی مادری و بارداری که او را در خانه ماندگار و به خانواده وابسته می‌کند) و دیگری پذیرش عرفی الگوی پدر به صورت کامل برای مرد و لزوم ایفای نقش مکمل آن توسط زن برای حفظ خانواده. با این اوصاف هویت اجتماعی زن نیز نمی‌تواند به عنوان یک هویت اجتماعی معنادار به خودی خود باشد، بلکه با توجه به محوریت خانواده و نقش خانگی در زندگی زن، نقش اجتماعی به عنوان هویت و نقشی حاشیه‌ای و در راستای ارتقای هویت و نقش خانوادگی وی در نظر گرفته می‌شود. در این الگو تبعیت زن از الگوی پیشرفت مردانه پذیرفته نیست چرا که فردیت موجود در الگوی پیشرفت مردانه برای زن پذیرفته نیست. همان‌طور که اسمیت در مسئله علم زنانه متذکر می‌شود زنان کمتر از مردان می‌توانند

از جسم و محیط اطراف خود به طور کامل فارغ شوند و به تفکر انتزاعی مردانه بپردازند. کریستوا نیز در بیانی مشابه بارداری زنان را تجربه‌ای از تجربه عدم فردیت برای زنان می‌داند. تجربه‌ای از موجودی که هم خود فرد است و هم دیگری. و این علت بسیاری از عدم تمرکزها در کارهای انتزاعی و توانایی‌ها در جریان کارهای مراقبتی از دید الگوی مادر ارزیابی می‌شود.

"من فکر می‌کنم اگه هیچ کدوم از عرف‌ها هم نباشه، زن و مرد رو تو جنگل و دور از جامعه هم بزرگ کنی آخرش زنه بیشتر به کار خونه تمایل نشون می‌ده و مرده به بیرون. طبیعتشون اینه" (فاطمه، کارمند، ۵۴ ساله، مصاحبه در اتومبیل شخصی)

"خوب شاید علتش این باشه که اون خانم در مرحله اول به وظایف دیگه رو برا خودش قایله یعنی اون یه زنه، یه همسر و یه مادر و بعد از اون شغل می‌یاد وسط و خوب باید وظیفه اش رو تو تمام این زمینه‌ها انجام بده" (مهشید، کارمند، ۲۶ ساله، آرایشگاه)

اما از دید الگوی پدر، اگر زن قرار است به عنوان موجودی اندیشنده و بالاتر از آن، موجودی سهیم در تمدن و پیشرفت بشری شناخته شود، ناگزیر به صرف نظر از تمایزات جسمانی خود با مرد و پذیرش کامل همان الگوی مردانه پیشرفت است. این منطق در آموزش، علم و فلسفه، منطق غالب است و در جریان رشد اجتماعی، تمام محتوایی که از پیشرفت و رشد به فرد عرضه می‌شود را در بر می‌گیرد. این منطق اساس استدلال است. چرا که انسان را به عنوان موجودی اندیشنده و منتزع از جسم تعریف می‌کند. بنابراین از بزرگترین ابزارهای ارتباطی که زبان نمادین و زبان غالب علم و فلسفه است برخوردار است. الگوی پدر با زبان سلیس سخن می‌گوید، خوب سخنرانی می‌کند و با تکیه بر مشروعیت ساختارهای مستدل زبانی تمام باورهای عرفی پیشین از جمله اصالت خانواده را زیر سوال می‌برد. حتی در زمانی که فرد در حال دفاع از کنشی است که برخاسته از الگوی مادر است در اثنای سخن او رخنه کرده و گاه آن را به لحاظ منطقی بی اعتبار می‌کند.

"هم برا خودم هم هم برا شوهرم دوست دارم منو متنوع ببینه... اصلا این که لباسم متنوع باشه لذت می‌برم. اما بعضی وقت‌ها حس عروسک بودن به هم دست می‌ده حس می‌کنم اون باید منو همون طوری که هستم بپذیره و لازم نیست من برا پسند اون به یه شکلی دربیام... فکر می‌کنم لابد یه بلایی سر اعتماد بنفسم اومده که این کارو می‌کنم {آرایش}" (نیلوفر، کارمند، ۳۲ ساله، محل کار)

۵-۲-۲- بحران معنا: نتیجه تمامی این فعل و انفعالات در این نکته خلاصه می‌شود که دو هویت بیگانه، اسرارآمیز و غیرقابل فهم برای دیگری، که از ابزارهای ارتباطی کاملاً متمایزی برخوردارند، در ساختار شخصیتی فرد در کنار هم می‌نشینند و مدام با یکدیگر برخورد می‌کنند. همان‌طور که پیشتر

اشاره شد، این تحلیل و ترسیم وضعیت تناقض‌آمیز در کارهای سیمون دوبووار و ساندرا لی بارتکی به صورت تلویحی بیان شده است. به عبارت بهتر این دو نویسنده هر دو با اصل و مبدا گرفتن فردیت و عقلانیت برآمده از الگوی پدر، تضاد موجود را در تجربه زیسته زنان مستقل (سیمون دوبووار) و تجربه سرکوب روانی زنان در جامعه مدرن (ساندرا لی بارتکی) توضیح می‌دهند:

"امتیازی که مرد داراست و از همان دوران کودکی احساس می‌گردد این است که استعداد انسان بودن او با سرنوشت مردانه اش تباین ندارد... او دوپاره نشده است. در حالی که از زن خواسته شده برای کمال بخشیدن به زنانگی خود، خویشتن را شی و طعمه گرداند، یعنی از خواسته‌های خود به عنوان نفس سلطه گر صرف‌نظر نماید. این تضاد است که به نحوی غریب وضعیت زن رها شده را مشخص می‌کند" (دوبووار: ۱۳۶۰، ۵۰۱).

"اگر مهمترین کارکرد انسانی فرد را فرهنگ سازی بدانیم، سرکوب شدگان روانی، آن‌هایی هستند که از دستگاه فرهنگی جدا شده‌اند و عمل به این کارکرد را به کل نادیده گرفته‌اند. تصاویری که می‌بینند کاملاً مغشوش و بی معناست. فرد سرکوب شده روانی، فردی است که در چنگال فشار دوگانه جامعه است که از یک سو جایگاه انسانی او را تایید می‌کند و از سوی دیگر مانع او در اعمال بسیاری از کارکردهای انسانی می‌شود (بارتکی، ۱۹۹۰: ۲۰). از نظر وی تصاویر قالبی موجود در جامعه که زنان را موجوداتی حاشیه‌ای نشان می‌دهند از یک سو و شی انگاری جنسی زنان - فرو کاستن تمام کارکردهای انسانی جسم و روح زنانه به یک شی جنسی بیرونی نسبت به وی، حتی در مواجهه زن با خودش - از دیگر سو، از جمله موانع تحقق کارکردهای انسانی زنان هستند.

همان‌طور که مشاهده می‌شود وجود دو الگوی هویتی متضاد و چالش همیشگی آن‌ها، هم بنا بر به شواهد تجربی مقاله حاضر و هم با توجه به ادبیات نظری پیشینی تایید می‌شود. در نوشتار حاضر و با تکیه بر داده‌های تجربی تریبون و جایگاه روایت این تناقض نه مانند بارتکی و دوبووار و لکان از منظر مشروعیت بخشی به الگوی پدر و تعریف زنانگی به منزله قطب منفی آن، بلکه از موضعی سیال - مانند کریستوا - و در جهت به رسمیت شناختن هر دو الگو به یک اندازه است.

برخورد دو الگو در تمام عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی شخص خود نمایی کرده و حضور خود را به رخ می‌کشد. این دو هویت هر دو یکدیگر را و نتیجتاً تمامی لحظات و کنش‌های فرد را برای وی مثله و بی مفهوم می‌کنند. هنگامی که فرد بر اساس معنا و هویتی از جانب الگوی مادر در حال اقدام به کنشی است، ارزش و معنای این کنش توسط الگوی پدر حاکم بر ذهن وی زیر سوال رفته و برعکس. نتیجه تمامی این اتفاقات این است که فرد همواره احساس می‌کند در جای خود نیست. همواره چیزی را گم کرده است. هیچگاه از خود راضی نیست و معنایی برخاسته از درون و انسجام ذهنی برای خود قایل نیست. به عبارت دیگر به تعبیر دوبووار "زن مستقل امروزه بین منافع حرفه‌ای

خویش (الگوی پدر) و هم‌وغم‌های میل طبیعی خود (الگوی مادر) دو پاره شده است؛ او به زحمت می‌تواند تعادل خود را باز یابد...دلیل حالت عصبی و شکننده‌ای که در او مشاهده می‌شود می‌بایست خیلی بیشتر در این موضوع جست تا اصول فیزیولوژیک." (دوبووار، ۱۳۶۰: ۵۲۲)

هریک از نواهای هویت بخش و معنا دهنده به کنش‌های وی توسط نوای دیگر مخدوش می‌شود. به طور ساده فرد هنگامی که به کار خانه مشغول است خانه داری را وظیفه و باری بر دوش خود می‌داند و خود را با کار بیرون معنا می‌کند و هنگامی که به کار بیرون و فعالیت شغلی و اجتماعی مشغول است نیز به آن به منزله وظیفه و بار نگاه می‌کند و معنای زندگی را در خانه می‌جوید. توجه بیش از اندازه به جسم و ظاهر و صحبت‌های خانوادگی و شخصی در محیط کار و بیزاری بسیاری از زنان از کار منزل، شاهی مناسب بر این ادعاست. فرد هر لحظه معنای زندگی را در دمی دیگر دنبال می‌کند و در هیچ دم به واقع زندگی نمی‌کند.

۴-۳- زمینه (برجسته شدن ابعاد انضمامی نقاط تضاد دو الگو از سنین جوانی به بعد)

۴-۳-۱- الگوی مردانه پیشرفت: الگوی پدر، از سنین نوجوانی به بعد، با شکل‌گیری سوالات اساسی مربوط به چیستی هویت فرد و برجسته شدن تمایز دو الگو، در شمایل‌الگویی برای پیشرفت خود نمایی می‌کند که من آن را الگوی پیشرفت مردانه نام می‌نهم.

گفتیم در این الگو فردیت، اخلاقیات مطلق و پیشرفت خطی برجسته می‌شوند. پذیرش فردیت منجر به این ذهنیت می‌شود که زندگی فردی و خانوادگی در این الگو می‌بایست برای دو طرف (زن و مرد) مکانی برای تامین آرامش و آسایش باشد و در جهت تحقق این هدف، زن و مرد نقش‌هایی مساوی و یکسان دارند.

با یکسان شدن تساوی نقش‌های فردی و اجتماعی زن و مرد در محیط خانواده و اجتماع، اعمال قدرت زنانه رنگ و بویی آشکار و واضح می‌یابد و مانند اعمال قدرت مردانه در فضای فردی و اجتماعی شمایی رک و بی‌پرده پیدا می‌کند و آشکارا سوژه اعمال قدرت را مورد خطاب قرار می‌دهد. علاوه بر این در این الگو وفاداری به اصول اخلاق مطلق و فلسفه زیستن سر راست و آشکار مردانه، منجر به این می‌شود که فرد هر نوع اعمال قدرت غیر مستقیم و به تعبیری لطایف الحیل زنانه را نوعی حيله و دروغ‌گویی و نتیجتاً تضعیف هویت و شخصیت اخلاقی خود بداند. بنابراین الگوی پیشرفت مردانه هم به جهت اعتقاد به تساوی موقعیتی زن و مرد و هم به دلیل بیزاری اخلاقی از اعمال قدرت غیر مستقیم، آن را در هیچ شرایطی، حتی در شرایطی که منجر به فرار از زیان و کسب سود شود، مشروع نمی‌داند. این الگو عقلانیت شدیدی را در تمامی مراحل زندگی تجویز می‌کند و بر برخورد عقلانی و به دور از عاطفه‌های منفی و مثبت با مسائل، از طریق سنجش ابعاد و پیامدهای عمل تاکید دارد. این

الگو در حیات فردی و اجتماعی زنان جلوه‌های گوناگونی می‌یابد که در اینجا به برخی از آن‌ها به اختصار اشاره می‌شود.

گسترش دایره ارتباطات اجتماعی و افق فکری، فرار از الگوی مادر، دست‌یابی به استقلال مالی و تصمیم‌گیری از مهمترین ابعاد نقش اجتماعی زن در الگوی مردانه پیشرفت به‌شمار می‌رود. مهشاد که در رشته زبان انگلیسی تحصیل کرده و اکنون در یک شرکت خصوصی کارمند فروش است نقش کار را در زندگی خود اینگونه ارزیابی می‌کند:

"جای اول که می‌رفتم سر کار کسی که همکارم بود می‌گفت اگر موقعیت مالی خوبی داشتم سر کار نمی‌رفتم. ولی من خودم اگه پولدارم بشم دوست دارم برم سر کار. چون ذهنم بازتر می‌شه و افق هام بهتر می‌شه قبلاً ذهنم خیلی محدود بود و این داره کار رو برام شیرین‌تر می‌کنه" (مهشاد، ۲۶ ساله، مترجم، مصاحبه در کافی شاپ)

"به نظر من زن‌های خانه دار افق دید شون خیلی بسته است و فقط چار دیواری خونه رو می‌بینند. دید یه زن شاغل خیلی بازتره. من نمی‌خوام مثل مادر هامون باشم." (مریم، ۳۴ ساله، کارمند، مصاحبه در محل کار)

بهاره نیز در باره علت اشتغال خود می‌گوید:

"خودم می‌خواستم مستقل باشم چه به لحاظ مالی و چه تصمیم‌گیری" (بهاره، ۳۲ سال، مصاحبه در کافی شاپ)

در زندگی خصوصی و خانوادگی نیز بی‌اعتقادی به الگوی سنتی تقسیم وظایف خانه و بیرون از خانه، و اعتقاد به اعمال قدرت صریح در زندگی زناشویی از مهمترین ابعاد الگوی مردانه پیشرفت به‌شمار می‌روند.

"در حالت کلی معتقدم الان زن و مرد دوتاشون بیرون از خونه کار می‌کنن و دو تاشون باید کار خونه رو انجام بدن" (ترگس، ۲۸ ساله، کارمند، مصاحبه در محل کار).

"فکر می‌کنم رک بودن تو روابط زناشویی بیشترین تاثیر رو داره و اصولاً اون نوع کارها تو زندگی زناشویی هیچ تاثیری نداره {لطایف الحیل}... من اصلاً ملعبه قرار دادن زنانگی رو برای همچین کارهایی {اعمال قدرت و تصمیم‌سازی در خانواده} نمی‌پسندم!" (شیوا، ۲۷ ساله، خبرنگار، مصاحبه در محل کار)

۵-۳-۲- الگوی زنانه پیشرفت: همزمان با شکل‌گیری الگوی مردانه پیشرفت در دوران بلوغ

به عنوان قالب هویتی پیشنهادی از طرف الگوی پدر الگوی مادر نیز الگوی زنانه پیشرفت را به عنوان الگویی بدیل ارائه می‌کند. خانواده مهمترین هویت زن و نتیجتاً خانه تبدیل به قلمرو زنانه می‌شود و مهمترین ابزارهای اعمال قدرت زنانه در این قلمرو شکل گرفته و نمود می‌یابد و زنان بیش از همه

چیز در برابر تصاحب و دخالت عامل خارجی در این قلمرو واکنش و مقاومت نشان می‌دهند. چون این قلمرو اساس هویتی آن‌ها را شکل می‌دهد. مفهوم "خانه بخت" در ادبیات شفاهی ما شاید اشاره ای در پرده به این مفهوم باشد.

در این تعریف، روابط قدرت زن و مرد روابطی برابر ارزیابی نمی‌شوند. روابط زن و مرد و نقش آن دو در خانواده نقوشی مکمل و نه برابر هم هستند و هر دو این نقوش در خدمت بقای خانواده در ذهن زن هستند. تقسیم وظایف سنتی کار خانه و بیرون از خانه در این الگو شدیداً مورد تایید است.

شیمایا ۲۲ ساله که مجرد، دانشجوی و شاغل است در این زمینه می‌گوید: "همان‌طور که یک خانم نقش اصلیش حفظ آرامش زندگیه {و} در کنارش می‌تونه کار هم بکنه و نقش داشته باشه تو مسئولیت اقتصادی، نقش اصلی یه آقا اقتصادیه و البته می‌تونه به آرامش خونه هم کمک کنه. وظیفه اصلی زن کمک مالی نیست وظیفه اصلیش حفظ آرامش خونه است."

مرد به دلایل مختلف خواهان اعمال قدرت صریح و مشهود در کلیه عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی است و زن به دلایل مختلف، خواهان وجود مردی قدرتمند در زندگی خود است. زن قدرت مرد را قدرت خود می‌داند و آن را از بسیاری از ابزارهای اعمال قدرت آشکار خود (در صورتی که وجود داشته باشد، مثل اشتغال در بیرون از خانه) مهمتر ارزیابی می‌کند. چرا که اعمال قدرت آشکار زن در خانواده خوب است اما دارا بودن ابزار اعمال قدرت مرد در خانواده لازم و شرط بقای خانواده است. بهار که در جوانی خود به شدت از دیکتاتوری و خودرایی همسرش در عذاب بوده اکنون که همسرش به دلیل بیماری و ورشکستگی دیگر از تک و تا افتاده می‌گوید:

"گاهی بهش می‌گم نه به اون شوری شور نه به این بی نمکی.... نه به اون موقع که همش حرف، حرف خودت بود، نه به الان که همه چی رو سپردی به من.... به نوعی احساس بی قدرتی می‌کنم.... دلم می‌خواد اینقدر قدرت داشته باشه که بتونم بهش تکیه کنم.... با این‌که اون موقع‌ها قدرتش همیشه بر ضد من بود.... نمی‌دونم.... به جورایی احساس امنیت و حمایت بهم می‌داد." (بهار، ۴۰ ساله، آرایشگر، مصاحبه در آرایشگاه)

زن علی‌رغم این‌که خانه را قلمرو امپراطوری خود می‌داند و با اعمال قدرت خود این باور را به واقع بدل می‌کند، در تمام لحظات این اعمال قدرت در تلاش است تا به مرد خود بفهماند که مرد نفر اول زندگی است. برخلاف تصور، او، خود نیز تا حدی به این تصور نیاز دارد چرا که وجود مردی قدرتمند در زندگی رکن اساسی نیازهای اوست. اینجاست که لطایف الحیل و عدم صراحت زنانه در جهت تحقق این شیوه اعمال قدرت شکل می‌گیرد و با گذشت زمان در کلیه حیطه‌های زندگی فردی و اجتماعی زن به عنوان ابزار اول اعمال قدرت نفوذ و نمود می‌یابد.

"ولی هیچوقت به مردا نگو که تو {مرد} نفر اول نیستی. همیشه بهش بگو تو اولی من دومم. مردا خیلی دوست دارن اینو بشنون." (سمیه، ۳۱ ساله، خانه دار، مصاحبه در دانشگاه) همانطور که ذکر شد، زن در این الگو خود را در محیط خانواده تعریف می‌کند و مبنا و اصل هویت خود را از خانواده می‌گیرد. بنابراین در این الگو مدارج و نقش های اجتماعی در برابر معیار های زنانگی در خدمت خانواده (خانه داری، زیبایی و...)، کمرنگ می‌شود و عنوان فرعی می‌گیرد.

"بین زن‌ها یه چیزی به زبون می‌یاد و یه چیزی در عمل پذیرفته می‌شه. طرف وقتی می‌فهمه تو تحصیل کرده هستی برات احترام قائله و پیش روت می‌گه وای چقدر خوب! ولی اگر معیارهای زنانگی رو نداشته باشی همچنان اون طوری آرایش نکنی همچنان آدم مقیدی به رنگ موت نباشی. خانه داری بلد نباشی... تو خلوت خودشون تو رو مسخره می‌کنن... . یه سری معیارها هست که همیشه از این‌که دختره داره دکتری می‌خونه مهمتره. همیشه زن-ها تو برخوردشون با زن‌های دیگه اینو در نظر می‌گیرن که اگه من قراره برا پسر خودم اینو بپسندم چه نگاهی دارم. در لفظ از هر کی می‌پرسی می‌گه خیلی خوبه تحصیلات بالا ولی اگه بخوای خیلی بری جلو می‌گن تو یه آدمی هستی که از یه وجه از زندگیت موندی... یعنی برا زن‌ها تحصیلات یه معیار ثانویه است" (مژگان، ۳۳ ساله، آرایشگر، مصاحبه در آرایشگاه)

نتیجه این فراخوان این است که زنان شاغل نیز به شغل به عنوان امری صرفاً روتین و بدون تمایل به ارتقا نگاه می‌کنند و شغل و زندگی شغلی به عنوان یک امر فی نفسه مهم برای آن‌ها از معنا تهی می‌شود:

"ببین خانم‌ها بیشتر دوست دارن موقعیت شغلی شون رو همون جوروی که هست حفظ کنن چون وقتی پست میره بالا مسئولیت هم می‌ره بالا و انرژی و وقت بیشتری می‌خواد و خوب این زن مثل مرده نیست که بره خونه استراحت کنه باید از طرفی مواظب زیباییش باشه که همیشه برا شوهرش حفظ بشه از طرفی به کار خونه برسه که شوهره نق نزنه و... اینا باعث میشه زن‌ها کمتر تمایل به پست های مدیریتی داشته باشن" (مریم، ۲۸ ساله، کارمند، مصاحبه در کافی شاپ)

اما همین اشتغال به کار بیرون و ایفای نقش اجتماعی که ذاتا توسط الگوی زنانه به حاشیه رانده شده بود، توسط الگوی مادر به عنوان عاملی نه ذاتا ارزشمند بلکه در خدمت نمایش و جلوه گری بیشتر زن در جامعه از طرفی و به دست آوردن تجارب جهت حفظ زندگی خانوادگی اهمیت می‌یابد و تجویز می‌شود این تجویز به دلایل زیر صورت می‌گیرد: اشتغال زن مجرد به عنوان عامل جلوه گری و قدرت نمایی در برابر مردها و استفاده از تجارب محیط کار جهت موفقیت و ارتقای زندگی خانوادگی.

"شغل داشتن، درآمد داشتن و سرکار رفتن یه بخشیش به خاطر نشون دادن و اظهار کردن خوده (در مقابل مردها)" نسرين، ۳۲ ساله کارمند، مصاحبه در محیط کار

"زن‌ها تو محیط کار حرف می‌زنن، درد دل می‌کنن از تجربیات خانوادگی‌شون و کم کم یه سری تصاویر راجع به مردها تو ذهن‌شون شکل می‌گیره و خوب از تجربیات هم برا موفقیت تو زندگی استفاده می‌کنن" (مریم ۳۴ ساله، کارمند، مصاحبه در محل کار).

اما ازدواج در الگوی زنانه پیشرفت نقش نوعی نقطه عطف را در حیات فردی و اجتماعی فرد ایفا می‌کند. در فرآیند تربیت الگوی مادر در مقابل فردیت الگوی مردانه تعلق زن به خانواده را طرح می‌کند و این موضوع خانواده و تشکیل و حفظ آن را به بزرگترین غایت فرد تبدیل می‌کند. این مسئله به طرق مختلف در کنش‌های تجویز شده توسط الگوی مادر پس از ازدواج تاثیر می‌گذارد: یکی از مهمترین این اثر گذاری‌ها این است که حتی در میان زنان متعهد به الگوی پیشرفت مردانه پس از ازدواج انگیزه تبعیت از این الگو کاهش می‌یابد؛ الگوی زنانه پیشرفت تا قبل از ازدواج به دلایلی که در فوق ذکر شد انعطاف بیشتری نسبت به نقش اجتماعی زنان و پیشرفت در آن (در سنین پایین) نشان می‌دهد. چرا که تا قبل از ازدواج، شغل، کارکرد مهم عرضه توانایی‌های دختر در محیط اجتماعی و یافتن گزینه مناسب برای ازدواج را دارد. اما پس از ازدواج اولویت برای فرد حفظ خانواده می‌شود. پس فرد بیش از پیش از الگوی خطی پیشرفت به الگوی دایره‌ای زمان زنانه رانده می‌شود و همان‌طور که ذکر شد الگوی خطی پیشرفت، مهمترین فاکتور در الگوی مردانه است. بنابراین پس از ازدواج، الگوی پیشرفت زنانه بیش از پیش از الگوی مردانه فاصله می‌گیرد:

ازدواج موفق ← رسیدن فرد به غایت ناخودآگاه خود و احساس رضایت ← کم شدن میل زن به تحرک و پیگیری اهداف دیگر

ازدواج چالش دار ← تمرکز و تنش ذهنی برای حل مشکلات خانوادگی و کم شدن تمرکز در محیط بیرون از خانه

بهاره ۳۲ ساله و متاهل در این زمینه معتقد است:

"من تو زنا می‌بینم که وقتی ازدواج می‌کنن می‌کشن کنار چون فکر می‌کنن دیگه نیازی نیست.

قبلاً مگه چه نیازی بود؟

- خلاء داشتن تو زندگی‌شون. احتیاج به فعالیت داشتن برا هویت خودشون و الان هویت‌شون رو تو خانواده می‌بینن."

"خلاء ازدواج" ریشه در تربیت ناخودآگاهی دارد که در فرآیند جامعه پذیری توسط الگوی مادر، ازدواج را به غایت زندگی دختران تبدیل می‌کند که: "وقتی بهش می‌رسی احساس می‌کنی تموم شد، تموم شدی!" (جوانه، ۳۰ ساله، مجرد، مترجم، مصاحبه در خانه) در واقع انسان وقتی خود را در یک هدف خلاصه کرده باشد پس از رسیدن به آن هدف، انگیزه و دلیل و گاه شهامت خود را برای جنگ از دست می‌دهد. این هدف توسط الگوی مادر به طور خودآگاه یا ناخودآگاه در ذهن دختران دیکته می‌شود. در واقع انگیزه ارتقا طلبی افراد در نقش اجتماعی، انگیزه‌ای خالص و یک‌دست نیست و حتی در مورد زنانی که اتکای زیادی به الگوی مردانه پیشرفت دارند، انگیزه الگوی زنانه نقش اجتماعی، ولو به صورت ناخودآگاه رخنه کرده است. با به غایت رسیدن الگوی زنانه در قالب ازدواج و تبدیل الگوی پیشرفت آن به الگوی دوری به جای خطی، اندکی از میل به ارتقا طلبی افراد در نقش اجتماعی کاسته می‌شود.

از طرف دیگر این مسئله و عمق تاثیر آن در زندگی دختران متعهد به الگوی پدر بیشتر است. چرا که به تعبیر زهره آن‌ها به بسیاری از تاکتیک‌های الگوی زنانه برای مدیریت و سوار شدن بر زندگی زناشویی از طرفی اشراف ندارند و از طرف دیگر اعتقاد. به عبارت بهتر آن‌ها به دلیل پابندی زیاد به اخلاقیات مردانه به شدت از استفاده از ابزارهای زنانه در مانور های قدرت در زندگی خانوادگی ابا دارند و این مسئله به ویژه در مواجهه با همسر ناهمسو و خودرای باعث می‌شود که آن‌ها ناخواسته وارد بازی ای شوند که به قواعد آن اولاً اشراف ندارند و در صورت آشنایی نیز به اخلاقی بودن اجرای آن قواعد اعتقاد ندارند. نتیجه این امر این می‌شود که چنین افرادی به شدت درگیر مسائل خانوادگی می‌شوند و حل اخلاقی آن {اخلاق مردانه} و یا بازگشت آن‌ها به اخلاقیات زنانه عملاً انرژی زیادی را از فرد می‌گیرد و از تمرکز در نقش اجتماعی می‌کاهد.

موفقیت زن در الگوی زنانه بیش از همه با برقراری رابطه خوب با همسر و بچه‌ها ارزیابی می‌شود و در صورت ضعف در این زمینه، زن، چه به لحاظ فردی و چه به لحاظ فراخوان و بازنمایی اجتماعی، احساس ضعف و آسیب پذیری بیشتری می‌کند. این مسئله منجر به آسیب پذیری شدید زنان در صورت جدایی از همسر و فروپاشی خانواده می‌شود. چرا که زن مهمترین رکن هویت اجتماعی خود را با پیشرفت همسر و رشد وی در محیط اجتماعی تعریف کرده است. از دست دادن همسر به مثابه این است که وی هویت اجتماعی خود را از دست داده است (به لحاظ مالی، پرستیژ و...) و یا در مورد زنان شاغل این هویت دچار اختلال شده است. مجموعه این مسائل منجر به بحرانی می‌شود که ما آن را انحلال فردیت زن در خانواده پس از ازدواج نام نهاده ایم.

"یعنی همین که شوهرش موفق باشه برایش کفایت می‌کنه و احساس می‌کنه الان خودش موفقه. برا همینه که وقتی شوهره میره ازدواج مجدد می‌کنه زنه دیگه هیچ چی

نداره. یعنی هویتش رو از دست داده علاوه بر این که شوهرش رو از دست داده." (آذر، ۴۵ ساله، مدیر، مصاحبه در محل کار)

۴-۵- شرایط میانجی تاثیر گذار بر کیفیت بحران معنا: براساس نتایج پژوهش حاضر مجموعه مختصات زندگی فردی و اجتماعی فرد می‌تواند بحران معنا و تضاد دو الگو را در زمینه‌ای خاص در وی افزایش یا کاهش دهد. تضاد دو الگو زمانی افزایش می‌یابد که حضور هر دو در زندگی فرد به یک اندازه باشد و نیز هر دو از جهت تفاوت‌های خود قویتر شده باشند و زمانی کاهش می‌یابد که حضور و قدرت یکی در تجربه زیسته فرد به مراتب بیش از دیگری باشد و دو الگو راهی برای ارتباط و تعامل با یکدیگر در بافت زندگی فرد پیدا کرده باشند. یعنی یا زبان الگوی مادر به اندازه‌ای قوی شده باشد که بتواند در برابر الگوی پدر با زبان نمادین استدلال کرده، آن را متقاعد کند و یا الگوی پدر قدرتی را از عرف پیدا کرده باشد و بتواند مقاومت عرفی الگوی مادر را با سلاح خود بشکند و در مجموع دو الگو بتوانند خود را و حضور هم‌زمان خود را در ساختار شخصیتی فرد توجیه کنند. این شرایط میانجی بنا به یافته‌های این پژوهش به شرح زیر هستند:

۱. نگرش غالب فردی نسبت به زنانگی: اگر چه عوامل مختلف بر شکل‌گیری نگرش نسبت به زنانگی تاثیر گذار است، ولی نگرش شکل گرفته در ذهن فرد نسبت به زنانگی و تقدم بیشتر الگوی مردانه یا زنانه پیشرفت در ذهن وی در جریان فرآیند جامعه‌پذیری، نقش موثری در برخورد وی با شرایط میانجی دیگر دارد. این نگرش قدرت هر یک از دو الگو را در زندگی فرد نمایش می‌دهد و بیش از هر عامل دیگری و امدار تربیت و شرایط خانوادگی فرد است. در مجموع زنان از این حیث به دو دسته زنان با تقید بیشتر به الگوی مردانه پیشرفت و زنان با تقید بیشتر به الگوی زنانه پیشرفت تقسیم می‌شوند. این تمایل پیشینی بر سایر عوامل میانجی که در ادامه ذکر خواهد شد سوار شده بحران معنا را در ذهن فرد افزایش یا کاهش می‌دهد.

۲. وضعیت تاهل: در الگوی زنانه پیشرفت ازدواج و تشکیل خانواده به عنوان غایت زن در نظر گرفته می‌شود. بنابراین همواره از دید الگوی مادر یک زن متاهل با هر کیفیت زندگی فردی و اجتماعی از یک زن مجرد قویتر محسوب می‌شود. "یه دختر شاغل وقتی به زندگی زن خانه دار متاهل نگاه می‌کنه چون می‌بینه اون ازدواج کرده، متاهله رو موفق می‌دونه چون احساس می‌کنه خودش هنوز زندگی شکل نگرفته" (عاطفه، ۳۴ ساله، کارمند، مصاحبه در کافی شاپ)

همان‌طور که پیشتر در بخش زمینه- ذکر شد، تا زمانی که دختر در سن ازدواج و در دوران پیش از آن قرار دارد الگوی زنانه و مردانه تضاد کمتری با هم در زمینه کنش‌های اجتماعی فرد دارند. اما با بالا رفتن سن دختر مجرد، الگوی مادر از وی می‌خواهد تمرکز خود را بیش از کار، جهت یافتن مورد مناسب برای ازدواج معطوف کند. بنابراین با بالا رفتن سن، دو الگوی جلوه‌گری در برابر مردان و

تمرکز بر ارتقای شغلی، در ذهن فرد از هم جدا می‌شوند و همنوایی دو الگو در زمینه ایفای نقش اجتماعی کاهش می‌یابد.

۳. سنخ خانواده: این شاخص به طور کامل مربوط به زنان متأهل است و می‌تواند افزایش و یا کاهش تضاد را در زندگی این سنخ زنان نشان داده و بحران معنا را در زندگی فرد کاهش یا افزایش دهد و بالطبع کنش‌های اعمال قدرت فرد را در زندگی اجتماعی و فردی وی شکل بخشد. این شاخص در زندگی فرد به سه قسم قابل تفکیک است: سنخ همسر، فرزندان، اشتغال؛ چه زن تمایل به الگوی زنانه داشته باشد و چه الگوی مردانه، نقش همسر همسو تثبیت باورهای ذهنی وی و کم‌رنگ کردن نقش الگوی مقابل است. در شرایطی که زن به الگوی مردانه پیشرفت معتقد باشد همسر همسو - با توجه به این که نظر همسر جزء بزرگترین توجیهات عرفی برای الگوی مادر به شمار می‌رود - می‌تواند نقش زبان عرفی الگوی مردانه را برای متقاعد کردن صداهای الگوی زنانه در ذهن فرد ایفا کند و تضاد معنا را در ذهن وی کاهش دهد. در مورد زن معتقد به الگوی زنانه نیز الگوی مادر از تأیید یک مرد بیرونی مهم به عنوان ادله اثبات خود علیه الگوی پدر استفاده می‌کند و از آن جهت تقویت قدرت زبانی خود بهره می‌برد و با ارائه شاهد یک مرد (به عنوان فرد پایبند به الگوی پدر و خواستار اجرای الگوی مادر توسط یک زن) تناقضات درونی این الگو را به رخ می‌کشد. توجه به این نکته ضروری است که معمولاً زنان در زندگی خود به هیچکدام از این دو الگو به طور کامل پایبند نیستند. بلکه در هر بخش از زندگی خود یکی از آن‌ها را غلبه می‌دهند. نقش همسر همسو این نیست که کلیه ابعاد را به سمت یک الگو حرکت دهد. بلکه نقش وی این است که در هر یک از بخش‌های زندگی، الگوی غالب از دید زن را تثبیت کند و با قابل دفاع کردن آن در مقابل الگوی رقیب از تناقضات آن کاسته، بحران معنا را کاهش دهد و قدرت درونی کنش‌ها را افزون سازد. مرد غیر همسو اما، زن را به سمت الگوی مادر می‌راند. چون وی را معمولاً نمی‌توان با بحث منطقی به سمت کاری که زن می‌خواهد سوق داد. این امر زن را خواسته یا ناخواسته ناگزیر به استفاده از الگوی زنانه در برخورد با همسر می‌کند (استفاده از قدرت نرم و لطایف الحیل زنانه). بنابراین همسر غیر همسو حداقل در زمینه زندگی فردی، زن را به استفاده بیشتر از الگوی مادر می‌راند. این مسئله در مورد زنان معتقد به الگوی پدر منجر به افزایش بحران معنا می‌شود.

زن مقید به الگوی مردانه پیشرفت در برخورد با وظیفه مادری و تولد فرزندان به سمت الگوی مادر کشیده می‌شود. اما این کشیده شدن به سمت الگوی مادر برخلاف کششی که در اثر وجود همسر دیکتاتور برای وی صورت می‌گیرد، کششی توأم با کاهش تضادهای دو الگو است. این کشش ضمن آنکه توأم با غریزه مادری و عشق و مسئولیتی سرشار است، به منزله زبان رسمی الگوی مادر نیز به حساب می‌آید و الگوی مادر را به لحاظ زبانی قدرتمند می‌کند. همان‌طور که کریستوا در مقاله "اخلاق

سنت شکن عشق" (۱۹۷۷) شرح می‌دهد "در تجربه مادری تمایز میان خود و دیگری مغشوش می‌شود و شگفت‌انگیزی زایمان این است که آنچه بخشی از خود بوده اکنون تبدیل به دیگری می‌شود اما هرگز نه به طور کامل. شخص در برابر این دیگری نه بر اساس دیگر دوستی عمل می‌کند نه خود دوستی و نه وظیفه/قانون." (مک آفی، ۱۳۸۵: ۱۳۰) به عبارت دیگر تجربه بارداری و بچه دار شدن زن، برای وی، فردیت الگوی مردانه پیشرفت را زیر سوال می‌برد. و تجربه‌ای جدید از زندگی و فردیت در اختیار زن قرار می‌دهد که الگوی مردانه تنها می‌تواند به صورت منطقی آن را درک کند اما نمی‌تواند آن را حس کند. اما استدلال الگوی مادر به زبان نمادین الگوی پدر معمولاً این می‌شود که مادر با وقف کردن خود به فرزندان به قیمت باز ماندن از الگوی مردانه پیشرفت به سرمایه دیگری دست می‌یابد، که آن سرمایه فرزندان است. موقعیت اجتماعی فرزندان (که امتیاز آنها از دید الگوی پدر است) از طریق تلفیق موفق ساختارهای زبانی الگوی مادر و پدر، در ذهن فرد تبدیل به سرمایه مادر می‌شود. البته این توافق در ذهن مادر یک توافق موقت است چرا که تلاش برای تبیین مادری با زبان نمادین و تبدیل فرزند به سرمایه مادر منجر به وابستگی عاطفی بیش از حد مادر به فرزندان به ویژه فرزند پسر در سنین بزرگسالی می‌شود و در زمان ازدواج به علت احساس غصب این سرمایه توسط دیگری منجر به شکل‌گیری روابط کلیشه‌ای مادر شوهر و عروس می‌شود.

عامل اشتغال و حضور زن در فعالیتهای اجتماعی بیرون از خانه، اگرچه به لحاظ اهمیت در درجه پایین تری از اهمیت سنخ همسر و فرزندان قرا می‌گیرد اما در مجموع عامل اشتغال و کیفیت آن می‌تواند به علت خطاب بیشتر فرد با سوژگی و فردیت مدرن در محیط‌های اجتماعی و شغلی در سوگیری بیشتر زنان به سمت الگوی مردانه پیشرفت نقشی موثر داشته باشد.

۵-۵- استرژئی‌های کنش و واکنش (روش‌های اعمال قدرت بر اساس کیفیت بحران معنا) در این بخش به بررسی کنش‌هایی می‌پردازیم که با توجه به شدت و ضعف بحران معنا و در جهت مهار و کنترل آن، توسط کنشگر در جهت اعمال قدرت بر محیط انجام می‌شود. به عبارت بهتر، کنشگران بسته به شرایط مختلف با درجات متفاوتی از این بحران معنا مواجه می‌شوند. بسته به این که این بحران معنا و تضاد دو الگو زیاد یا کم باشد، احساس قدرت درونی فرد و اعتماد به نفس وی در دست زدن به کنش کم یا زیاد می‌شود.

۵-۵-۱- اعمال قدرت نمایشی: هر چه بحران معنا و تضاد دو الگوی پدر و مادر در موقعیتی بیشتر باشد، هریک از این دو الگو کنش‌های معنادار و قدرت بخش به سوژه از دید الگوی دیگر را از معنا تهی کرده باعث احساس تضاد درونی و کاهش اعتماد به نفس و قدرت درونی فرد در انجام این کنش‌ها می‌گردند. وقتی هر دو سویه الگوی مادر و پدر در موقعیت اعمال کنش برای فرد از معنا تهی شد، فرد انگیزه و نهایتاً قدرت درونی خود را برای اعمال کنش از دست می‌دهد. اما انسان موجودی

نیازمند به معناست و اگر به لحاظ ذهنی و درونی فاقد معنا برای اثبات توانایی‌های خود باشد، معنای زندگی را از بیرون از خود طلب می‌کند. این‌جاست که فرد در طلب معنای کنش به محیط بیرون از خود متوسل می‌شود و در نتیجه کنش‌هایی را بیشتر انجام می‌دهد که احساس معناداری بیشتری از محیط بیرون در اختیار وی قرار دهند. این‌جاست که قدرت و معنای کنش به پسند مخاطب بیرونی معطوف می‌شود. به عبارت بهتر روند اجرای کنش و اعمال قدرت توسط آن معکوس می‌شود. بر خلاف تعبیر متعارف قدرت که اعمال خواست و اراده کنشگر بر محیط پیرامون است و لاجرم مستلزم این است که معنای کنش به قدرت ایفای کنش (اعتماد به نفس) و نهایتاً به اعمال کنش و قدرت بر دیگری منجر شود در اینجا کنشگر کنشی را بر اساس خواست پیرامون انجام می‌دهد، تا معنایی را برای آن از بیرون دریافت کند و از درون احساس رضایت و اعتماد به نفس را به دست آورد. این نوع اعمال قدرت را اعمال قدرت نمایشی نام نهادیم چرا که کنشگر قدرت خود را از انجام کنش از نمود آن در دیگری و محیط پیرامون به دست می‌آورد یعنی احساس فرد از قدرتمندی یا بی قدرتی از انجام کنش به شدت وابسته و متکی به محیط و چگونگی نمایش قدرت در محیط است. نمودهای این اعمال قدرت در زندگی روزمره زنان در عناوین زیر شناسایی شد:

به دست آوردن قدرت از طریق ممتاز شدن در بین همجنسان از طریق رقابت مثبت یا منفی: تکیه بیشتر زنان به رقابت با همجنسان خود و بی توجهی نسبی به مردان به این دلیل است که شرایط و نتیجتاً انتظارات از خود را متفاوت از پسران می‌یابند و در سنجش موفقیت‌ها و شکست‌های خود کمتر پسران را نمونه قابل مقایسه‌ای با خود می‌یابند. به عبارت بهتر زنان معمولاً خود را با زنان دیگر می‌سنجند و کمتر اتفاق می‌افتد که خود را با مردان دیگر بسنجند. میل به برجسته بودن از منطق نمایش خود در مقابل دیگران بر می‌خیزد. در منطق نمایش شرط دیده شدن در بین بسیاری، متمایز و ممتاز بودن است و بدیهی است که در اعمال قدرتی که هستی خود را از نمایش می‌گیرد می‌بایست فرد ممتاز باشد تا دیده شود.

"خانم‌ها مثل یه طاووسن و شما وقتی می‌رید باغ وحش می‌بینید طاووس با چه غروری پرهاشو باز می‌کنه و به همه نشون می‌ده. من فکر می‌کنم اون بخش خانم‌ها که دوست دارن رشد پیدا کنن دقیقاً مثل طاووسه. این که می‌خواد همه ببیننش و تحسینش کنند" (آذر ۴۵ ساله، مدیر، مصاحبه در دفتر کار).

این اعمال قدرت در موضوعات مختلف از جمله مصرف، زیبایی، موقعیت تحصیلی، شغلی و اجتماعی، خانه داری و... به صورت کنش‌های تفاخر گونه بروز می‌یابد. برخوردهای متمایز و تبعیض آمیز زنان که در برابر خود- و زنان نزدیک مانند دختر، خواهر و مادر- نسبت به زنان دور مانند عروس، خواهر شوهر، جاری و مادر شوهر یا همکاران پایین دست یا بالا دست روی می‌دهد و از دید مردان و

جامعه عموماً به عنوان کنش‌های غیر منطقی ترجمه می‌شود، نیز برخاسته از همین منطق است. برجسته شدن، بهترین و قدرتمندترین بودن در محیط خانوادگی و اجتماعی مستلزم این است که زنان دیگر از فرد فروتر باشند. نتیجه این مسئله این است که فرد آنچه را منجر به قدرتمند تر شدن خود و زنان نزدیک به خود می‌داند و به آن تمسک می‌جوید در باره زنان دیگر تجویز نمی‌کند. چرا که در صورتی که خود در رسیدن به این آمال شکست خورده باشد، موفقیت دیگری باعث ضعیف تر جلوه دادن وی در محیط می‌شود.

"وقتی آدمی ضعیفه، همه آدم‌های قوی رو می‌کوبه تا ضعفش دیده نشه. چون قدرت تو ضعف اون‌ها رو بدون اینکه تو بگی به رخشون می‌کشه." (نرگس، ۲۵ ساله، کارمند، مصاحبه در رستوران)

و در صورتی که به آمال خود نیز رسیده باشد، قدرت یافتن و برجسته شدن فرد دیگر باعث پیدایش رقیب و کمتر دیده شدن وی توسط مخاطب و کاهش قدرت نمایشی فرد می‌شود.

"فکر می‌کنم اینا خیلی سختی کشیدن و اون پاداش که باید داده می‌شده بهشون، داده نشده و خوب الان می‌گن واسه چی به دیگران داده بشه.. احساس می‌کنم در مورد خانم‌های موفق هم همینطوره. یعنی چون در برابر زحماتشون اون پاداشی که باید بهشون داده نشده ... مثلاً من از خانم‌های زیادی شنیدم که یادت باشه ما اولیم. ۳ نفر با هم می‌گن که ما اولین خلبان زن ایرانییم. خوب این خیلی مسخره است (زهره ۲۷ ساله، خلبان، مصاحبه در کافی شاپ)

پاسداشت قدرت از طریق حفظ هنجارهای زنانه و مردانه: در این تیپ استراتژی، کنش‌ها به منظور به‌دست آوردن و نمایش قدرت بیشتر فرد نسبت به محیط پیرامون صورت نمی‌گیرد. بلکه تنها برای حفظ موقعیت فرد در محیط و ضعیف تر نشدن فرد از آنچه قبلاً بوده و به اصطلاح انگ بی قدرتی نخوردن مورد استفاده قرار می‌گیرد. این مسئله، که اتفاقاً بیش از سایر اعمال قدرت‌های نمایشی در بین زنان شایع است، در مواقعی رخ می‌دهد که فرد علاقه شخصی به اعمال قدرت در یک حیطة خاص و برتر بودن در آن حیطة را ندارد و در بسیاری از موارد اصول و مناسبات برتری در آن حیطة را نیز قبول ندارد. اما صرفاً جهت انگشت نما نشدن و انگ نخوردن از طرف حافظان هنجارها، یک سری اصول حداقلی را در آن حیطة رعایت می‌کند. تفاوت عمده این حیطة اعمال قدرت با حیطة قبلی در این است که کنش‌های فرد در حیطة قبلی برای نمایش و دیده شدن بیشتر کنشگر صورت می‌گرفت و به نوعی ممتاز بودن مد نظر بود، اما در این حیطة مهمترین هدف دیده نشدن (از بعد منفی) است.

این سنخ اعمال قدرت در بین زنان در قامت کنش‌های مربوط به حوزه مصرف، خانه داری، زیبایی و حتی تحصیلات و موقعیت اجتماعی رخ می‌دهد

"آرایش باید تو چشم باشه باید فلانی بفهمه که تو فلان مارک کرم یا رژ یا ریمل رو زدی و خوب وقتی خیلی‌ها اینجورین تو هم باید کم نیاری دیگه. وگرنه بهت می‌گن شلخته! خنده}" (ثریا، ۳۶ ساله، آرایشگر، مصاحبه در آرایشگاه)

نکته جالب این است که اکثر زنان برای توجیه رفتارهای اعمال قدرت نمایشی خود مطابق الگوی مادر از این منطق استفاده می‌کنند و معمولاً برای درک علت رفتارهای دیگران از منطق ممتاز بودن استفاده می‌کنند که نمایانگر اهمیت عرف به عنوان مهمترین ابزار استدلالی الگوی مادر است.

۵-۲-۵- اعمال قدرت درونی (غیر نمایشی): این کنش در موقعیت و برای سوژه‌ای به عنوان

منبع قدرت به حساب می‌آید که بنا به دلایلی، تناقضات دو الگو را در درون خود کاهش داده باشد و یا دو الگو توانسته باشند، به گونه‌ای همگون و با نغی حداقلی یکدیگر، در ساختار شخصیتی و هویتی وی جای گیرند. در این‌جا نحوه کنش و اعمال قدرت بسیار روشن‌تر و ساده‌تر از اعمال قدرت نمایشی است و مشابه همان برداشتی است که به صورت طبیعی همه ما از اعمال قدرت داریم. یعنی کنشگر به اقدامی در محیط اطراف دست می‌زند تا خواست خود را به نحوی بر محیط و مخاطبان بیرونی تحمیل کند. بنابراین یک کنش از دید فرد با جدایی نسبی ۱ از مخاطبان پیرامون و لحظه اجرای آن، قدرت بخش یا انقیادآمیز می‌شود. در نتیجه یک پارچگی معانی ذهنی کنشگر منجر به این می‌شود که اعتماد بنفس و قدرت درونی فرد برای اعمال کنش افزایش یابد. نتیجتاً اقدام فرد به کنش با قدرت درونی بیشتری همراه بوده و اغلب به تاثیرگذاری بیشتر بر محیط پیرامون در جهت مقصود فرد تبدیل می‌شود. به عبارت بهتر، عمده تفاوت این کنش با کنش‌های اعمال قدرت پیشین این است که در اینجا فرد مفهوم قدرت و قدرتمندی از اجرای کنش را به صورت اولیه از ذهن و معانی ذهنی خود می‌گیرد و آن را به محیط تحمیل می‌کند. اشکال مشاهده شده این سنخ اعمال قدرت در زندگی روزمره زنان تهرانی به شرح زیر است:

استراتژی مقاومت در برابر ارزش‌های تحمیلی: هر محیط چه در عرصه خصوصی و چه در

عرصه عمومی دارای ارزش‌ها و هنجارهایی است که کنش‌گران را به پیروی از آن فرا می‌خواند. این ارزش‌ها از محیطی به محیط دیگر و از گفتمانی به گفتمان دیگر متفاوت است. علاوه بر این ماهیت نمایشی اعمال قدرت زنان در عرصه‌های مختلف زندگی روزمره نیز بر تلون و گاه تناقض این ارزش‌ها در فضاهای مختلف تجربه زیسته زنان می‌افزاید. بنابراین زنی که معانی کنش خود را از درون و نه بیرون از خود دریافت می‌کند، به هر دسته از این ارزش‌ها نیز که پای‌بند باشد، لاجرم دسته‌زادی از ارزش‌ها و هنجارها در زندگی روزمره برای وی تحمیلی به حساب می‌آیند. بنابراین اعمال قدرت درونی

هیچ‌گاه نمی‌توان از جدایی مطلق کنشگر و معانی ذهنی وی از محیط پیرامون وی و کنش سخن گفت. بلکه تنها می‌توان گفت فرد در زمانی بیشتر وابسته به محیط یا متکی به خود است. و این حد هیچگاه صفر یا یک نیست.

وی - که بر گرفته از معنای ذهنی فرد و بی توجه به خواست محیط و مخاطب است - در بسیاری از موارد حکم مقاومت در برابر ارزش‌های تحمیلی محیط را پیدا می‌کند. اعمال قدرت در این سنخ کنش به دنبال کسب مشروعیت از محیط بیرون نیست. بلکه با اطمینان از مشروعیت هدف خود، به دنبال سوق دادن پیرامون به سمت پذیرش آن است. این مقاومت در اشکال شکستن مقاومت مردان و زنان پیرامون در مقابل ایفای نقش اجتماعی، مقاومت در برابر گفتمان حاکم از طریق بازی با ایدئولوژی (اعمال قدرت دوسرتویی) و نفوذ در ایدئولوژی (مقاومت به شیوه مورد نظر اسکات)، مقاومت در برابر مخدوش شدن ارزش‌های مورد وثوق در خانواده بروز می‌یابد:

" با آقایون بیشتر بحث سر این بود که فکر نکن من یه زنم نمی‌تونم منافعت رو تامین کنم و اگر مدیر مرد داشتی بیشتر از من می‌تونست منافعت رو حفظ کنه. من با آقایون از طریق شغلی می‌رفتم جلو و سعی می‌کردم بهشون نشون بدم که من همون قدر می‌تونم از منافعتشون دفاع کنم که یه مرد می‌تونه اگر همکاری خانم بود سعی می‌کردم در مسایل خصوصیش بهش کمک کنم و یه کم بهش نزدیک تر می‌شدم مقاومت خانم‌ها رو از این طریق می‌شکستم." (پروین، ۵۰ ساله، مدیر، مصاحبه در دفتر کار)

شیما در باره زنانی در محیط کار صحبت می‌کند که:

" سر جاشون که نشستن چادرشون رو می‌اندازن کنار ولی وقتی پیش رئیس می‌خوان

برن چادر می‌زنن و محجبه می‌شن"

نرگس ۲۸ ساله و متاهل درباره تاکتیک‌های خود برای مواجهه با این عرف‌های تحمیلی می‌گوید:

" یه بار باهاشون رفتم بیرون تو تهران. من به موهام دو تا گل زد بودم و سر اون دو تا گل

کلی شر شد. گفتن: بابا خیلی ناراحت شد که تو اون دو تا گل رو زده بودی به موهات! من

اون موقع از در مسالمت پیش اومدم و گفتم نمی‌خوام شما رو اذیت کنم گفتم چشم

رعایت می‌کنم ولی کار خودمو کردم شاید در عمل بدتر هم کردم ولی وانمود می‌کردم که

به حرفشون گوش می‌دم و احترام قایلیم"

اعمال قدرت درونی (غیر نمایشی) در خانه: اعمال قدرت غیر نمایشی در خانه زمانی صورت

می‌گیرد، که فرد خود را از فشارها و هنجارهای بیرونی - که هر یک سبک خاصی را به عنوان کنش

قدرتمند به وی تحمیل می‌کند - منفک کرده و بر مبنای عقاید درونی شده خود و الگوی غالب

هویتی‌اش عمل کند. به عبارت دیگر اشکال اعمال این قدرت در اکثر مواقع کاملاً متناقضند و بسته

به الگوی غالب هویتی فرد تغییر می‌کنند. آنچه باعث می‌شود که همه این سنخ‌های اعمال قدرت را

در یک رده جای دهیم، این است که تضاد دو الگوی هویتی در تجربه زیسته این افراد در زمینه

خانه‌داری به حداقل رسیده است و فرد به طور کامل در کنش‌های خانگی خود به یکی از این دو الگو پایبند است. زن معتقد به الگوی مردانه پیشرفت در زندگی خانوادگی، بدون توجه به هنجارهای محیط و مطابق با اعتقاد خود کاملاً مطابق این الگو عمل می‌کند:

" فکر می‌کنم لطایف الحیل و گول زدن رو در جایی و برای دسته ای از مردای خاص به کار می‌برن که هم خوب گول می‌زنن و هم خوب گول می‌خورن. با این شگردها بزرگ شدن و خانمی هم که با ایشون زندگی می‌کنه این‌ها رو از خانواده آموخته. ولی من شخصا اگه مادرم هم همچین کارایی با پدرم می‌کرد و می‌دیدم چون ذهنیتم راجع به زندگی صادقانه است، نمی‌پذیرفتم. برای همین نه اجازه دادم کسی درباره من به کار ببره و نه خودم به کار بردم" (مهین، ۵۷ ساله، خانه‌دار، مصاحبه در منزل شخصی).

همچنین زن معتقد به الگوی زنانه پیشرفت نیز در زندگی خانوادگی بدون توجه به نظر دیگران و با اعتماد بنفس کامل مطابق با این الگو عمل می‌کند:

" به نظرم جذابیت جنسی خانم‌ها برا آقایون، واسه خانم‌ها یه امتیازه فقط باید بدونن کجا و چه جور ازش استفاده کنن" (مهشید، ۲۶ ساله، کارمند، مصاحبه در آرایشگاه).
 "بعضی وقتها {آشپزی} برا خود زن هم لذت بخشه مثلاً وقتی داری غذا درست می‌کنی ظاهرش اینه که تو داری برا دیگری انجام می‌دی. اما واقعیت اینه که وقتی تو می‌تونی غذای به این خوشمزگی درست کنی و قدرت و توانایی خودت رو به رخ طرف و مهمتراز همه خودت بکشی این برات لذت بخشه" (نرگس، ۲۴ ساله، کارمند، مصاحبه در رستوران)

۵-۶- پیامدهای سنخ‌های متفاوت اعمال قدرت

۵-۶-۱- پیامد اعمال قدرت نمایشی: کنش‌های اعمال قدرت نمایشی هم زندگی فرد کنشگر و هم اطرافیان وی را تحت الشعاع قرار می‌دهند. در سطح زندگی کنشگر پیامدهای این کنش‌ها منجر به نمود عدم ثبات هویتی فرد و گسترش بحران معنا در وی می‌شود. چرا که در این سنخ کنش تصور فرد از قدرت یا انقیاد به شدت وابسته به محیط است. از طرفی محیط در حال تغییر و تبدیل دائمی است. کنشی که در یک زمینه (به همراه یک سری مخاطب و در یک زمان خاص) به شدت تحسین شده و مایه قدرت فرد تلقی می‌شود، در زمینه دیگر می‌تواند نشان انقیاد و بی‌قدرتی وی باشد. این مسئله باعث می‌شود که کنش‌های اعمال قدرت فرد با تغییر محیط به شدت تغییر کند و رنگ و بوی متفاوت یا متناقض به خود بگیرد. پیامد این مسئله منجر به نمود بی‌ثباتی فرد در محیط پیرامون می‌شود. این تغییرات کنشی، تغییرات معنایی را نیز برای فرد در پی دارد. نتیجه، بی‌ثباتی و تبدیل دائمی معانی ذهنی فرد، از قدرت و بی‌قدرتی است و نتیجه بزرگتر آن کاهش مداوم احساس اعتماد و

ایمان ذهنی فرد به معانی ذهنی، توانایی‌های خود و نتیجتاً کاهش کلی اعتماد به نفس و گسترش بحران معناست که اقدام به این کنش‌ها را شدید و گسترده می‌سازد.

در سطح زندگی سایر زنان کنشگر، این کنش‌ها منجر به دور باطل اعمال قدرت نمایشی و یا نتاثر مقاومت در جامعه زنان می‌شود. این کنش‌ها علاوه بر این که خود شخص اعمال کننده را به سمت اعمال بیشتر این کنش‌ها سوق می‌دهند، نظیر همین پیامد را، اندکی پیچیده‌تر، بر مخاطب خود نیز دارند. به عبارت دیگر وقتی کنشگری اساس اعمال قدرت خود را بر اساس نمایش قدرت در محیط بیرون بنیان نهاد، ملزومات نمایش که بالاتر بودن از دیگری است، منجر به خطاب دیگری به عنوان فرودست می‌شود و دیگری را به واکنش و دفاع از خود و تلاش در جهت پاک کردن انگ فرو دستی سوق می‌دهد. این پاک کردن انگ فرودستی در بسیاری از موارد با تکرار همان سنخ کنش و یا واکنش نمایشی دیگری برای اثبات برتری کنشگر صورت می‌پذیرد. تنها یک اعتماد بنفس و ایمان قوی نسبت به جایگاه خود می‌تواند مخاطب اعمال قدرت نمایشی را از واکنش نمایشی نسبت به این سنخ کنش‌ها باز دارد. این مسئله هم در اجتماعات شغلی زنان و فعالیت‌های اجتماعی آن‌ها و هم در زندگی شخصی و محافل خانوادگی بروز می‌یابد و صحنه این محافل اجتماعی و خانوادگی زن محور را به عرصه‌ای برای نمایش تفاخر گون قدرت و نه ظهور واقعی آن تبدیل می‌کند. درنهایت این نوع اعمال قدرت در برساخت تصاویر کلیشه‌ای سخیف از زنان در جامعه و حتی در ذهن خود آنان تاثیر به‌سزایی دارند. بسیاری از زنان که مخاطب این کنش‌ها بوده‌اند، جدا از سنخ عکس‌العملی که نسبت به آن نشان داده‌اند، در ذهنشان تصویر قالبی نامطلوبی از حسادت زنان نسبت به هم، تمایل آن‌ها به تک بودن و جلب توجه مردها به هر قیمتی و عدم اعتماد بنفس ذاتی آن‌ها در عرصه‌های مختلف، شکل گرفته است. علاوه بر این، همان‌طور که ذکر شد اعمال قدرت نمایشی اعمال قدرتی بی‌منطق است و نمود عدم ثبات هویتی فرد نیز از پیامدهای اعمال این سنخ قدرت است. مجموعه این اقدامات تصویری غیرمنطقی و غیرقابل دفاع از کنش‌های این سنخ از زنان را نشان می‌دهد و این تصور را به ویژه در جامعه مردان تقویت می‌کند، که زنان به‌واسطه تغییرات دائمی و بی‌منطق فکری قابل وثوق نیستند. بنابراین این سنخ کنش‌ها ضمن برساخت و تکثیر تصاویر قالبی درباره زنان در جامعه، خود را در جامعه زنان پیرامون و نیز کنش‌های بعدی فرد کنشگر بازتولید کرده، انقیاد و وابستگی بیشتر فرد و جامعه پیرامون را به محیط اعمال قدرت نمایشی در پی دارند.

"فکر می‌کنم اگر کسی پر باشه از درون زیاد براش مهم نیست که الان دکور خونش چطور باشه... نمی‌تونم دقیق بگم این موضوع چقدر تو قضاوت مردها نسبت به زن‌ها تاثیر داره ولی می‌تونم اینو بگم که اگه من مرد بودم اصلا حاضر نبودم با همچین زن‌هایی زندگی

کنم. چون این یه کمبود روانیه و اصل زندگی این نیست." (ملیحه، ۵۶ ساله، کارمند، مصاحبه در محل کار)

۵-۶-۲- پیامد اعمال قدرت درونی (غیر نمایشی): پیامدهای این سنخ اعمال قدرت در بلند مدت و کوتاه مدت با هم متفاوت است. اعمال قدرت درونی در صورتی که در تضاد مستقیم با ارزش‌های اعمال قدرت نمایشی زنان دیگر باشد، می‌تواند ضعف نمایشی فرد کنشگر را در محیط برجسته تر سازد. این مسئله در صورتی که کنشگر در مراحل ابتدایی حل تناقض‌های خود در یک زمینه خاص باشد، دوباره تضاد را برای وی برجسته ساخته و اعتماد بنفس وی را کاهش می‌دهد. در نتیجه زمینه را برای بازگشت فرد به کنش‌های اعمال قدرت نمایشی فراهم می‌کند. اما هر چه اعمال کنش‌های درونی بیشتر توسط کنشگر صورت گیرد و وی بیشتر در برابر صحنه‌های نمایشی اعمال قدرت نمایشی مقاومت نشان دهد، اعتماد بنفس وی برای ارتکاب این کنش‌ها افزایش می‌یابد و این مسئله امکان اعمال قدرت درونی را افزایش می‌دهد. اعمال قدرت درونی در عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی نیز معمولاً خود را باز تولید می‌کند. زنانی که در محیط‌های شغلی با کنش‌های اعمال قدرت درونی دیگر زنان مواجه می‌شوند معمولاً از آن کنش‌ها به عنوان الگوهای موفق در برقراری ارتباط با محیط، ضمن قدرتمندتر شدن در آن استفاده می‌کنند. ضمن این‌که این سنخ کنش‌ها به ویژه در محیط‌های شغلی، نمایش فرادستی و فرودستی زنان نسبت به هم را به حداقل می‌رساند و در نتیجه مجال را برای کنش‌های متقابل نمایشی اندک می‌کند.

۶. نتیجه گیری: کودک دختر از ابتدای تولد شرایط زیسته متفاوتی را نسبت به کودک پسر تجربه می‌کند. این تفاوت مربوط به تضاد الگوهای هویتی است که به وی عرضه می‌شود. در زندگی دختر از ابتدا دو الگو و نسخه فرهنگی ارائه می‌شود. الگوی اول الگوی پدر نام دارد. مهمترین مشخصه این الگو توجه زیاد آن به پیشرفت خطی در مقابل زمان دایره‌ای، فردیت در مقابل تعریف فرد در خانواده، ذهن در مقابل جسم، و اخلاقیات مطلق در برابر عدم صراحت الگوی مادر است. الگوی پدر خود را برای دختر در نفی و فاصله گرفتن از مادر تعریف می‌کند. با قرار گرفتن دختر در سنین بلوغ و پیرنگ شدن تفاوت‌های جسمانی جسم زنانه و مردانه الگوی مادر به صورت متضاد با الگوی پدر در زندگی وی ظاهر می‌شود. اهمیت جسم در برابر ذهن، خانواده در مقابل فردیت و عدم صراحت و لطایف الحیل زنانه در برابر اخلاق مطلق مردانه از ویژگی‌های این الگو است. اما آنچه این دو الگو را از دو الگوی متفاوت و قابل جایگیری در ساختار هویتی فرد به دو الگوی نفی کننده یکدیگر تبدیل می‌کند که به هیچ وجه امکان حیات در کنار یکدیگر را با پذیرش دیگری ندارند، تحقیر دو الگو از جانب یکدیگر است و این تحقیر ناشی از بسته بودن راه‌های ارتباطی بین دو الگو است. دو الگو از

ابزارهای استدلال کاملا متفاوت و متضادی برخوردارند. الگوی پدر از زبان استدلال منطقی و نمادین برخوردار است و الگوی مادر به دلیل استفاده از زبان نشانه‌ای- که زبان تخلیه رانه‌ها و عواطف است- قادر به استدلال و دفاع از خود در جهانی که با منطق مردانه و نمادین آراسته شده نیست و در مقابل برای توجیه خود به عرف و طبیعت متوسل می‌شود. این شرایط به امتناع دو الگو از قرارگرفتن در کنار یکدیگر در ساختار شخصیتی واحد و همگون منجر می‌شود. این ساختار شخصیتی متضاد و ناهمگون معنای ناهمگون برای کنش خود تعریف می‌کند و تعریف فرد از قدرت هر دم دچار گونگونی و تضاد می‌شود. زمانی که فرد به کار خانه و زیبایی و ... مشغول است الگوی پدر با زبان استدلال خود وی را سرکوب می‌کند و کنش را کنشی بی معنا و مایه انقیاد فرد تعریف می‌کند و زمانی که فرد به ایفای نقش اجتماعی مشغول است الگوی مادر به او یادآوری می‌کند که وظیفه اصلی وی در خانه با زیبایی، همسری و مادری و در کنار همسر و فرزند، معنا پیدا می‌کند زمانی که فرد در حال مقاومت آشکار و عریان در برابر ساختارهای ایدئولوژی است الگوی مادر از توانایی بیشتر او در مقاومت پنهان سخن می‌گوید و زمانی که فرد به مقاومت در ضمن قبول ظاهری ساختارهای قدرت می‌پردازد الگوی پدر به وی یادآوری می‌کند که تن به انقیاد داده است. نتیجه کلی این پروسه، خالی شدن تمام دقایق و کنش‌های فرد از معنا و شکل‌گیری بحران معنا در زندگی است و فراهم شدن شرایط برای بروز کنش‌های مبتنی بر اعمال قدرت نمایشی. اما در تجربه زیسته افراد مختلف شرایط میانجی وجود دارد که این تضاد را دستکاری کرده و یک الگو را بسیار قدرتمندتر از دیگری می‌کند و یا ابزارهای ارتباطی دو الگو را به هم نزدیک می‌کند. در نتیجه بحران معنا در دقایقی در فرد کاهش یافته و شرایط برای اعمال کنش‌های غیر نمایشی فراهم می‌شود. با انجام این کنش‌ها، فرد از وابستگی خود به محیط می‌کاهد و با انجام کنش‌های نمایشی فرد هر چه بیشتر به انفعال و وابستگی به محیط تن می‌دهد. اعمال کنش‌های نمایشی مخاطبان این کنش‌ها را نیز به واکنش نمایشی به آن وا می‌دارد و برعکس کنش غیر نمایشی قدرتی قابل تحسین به مخاطبان نشان می‌دهد و آن‌ها را به سمت حرکت در جهت اعمال این سنخ کنش‌ها سوق می‌دهد. در واقع هر دو سنخ کنش، خود را در زندگی فرد و جامعه باز تولید می‌کنند. آنچه لازم است که در اینجا بر آن تاکید شود این است که در این پژوهش کنشگران را به هیچ وجه به کنش‌گران قدرت نمایشی و کنشگران قدرت غیر نمایشی تقسیم نمی‌کنیم. بلکه این دو سنخ قدرت در هر یک از دقایق حیات فرد همزمان وجود دارند و در حیطه‌ای که تناقض‌های فرد بیشتر است به اعمال قدرت نمایشی و در حیطه‌ای که تناقض‌های کمتری دارد به اعمال قدرت درونی می‌پردازد و هیچ تیبی را نمی‌توان یافت که در تمام عرصه‌ها صرفاً از یکی از این دو استراتژی استفاده کند.

نتیجه نهایی بحث این است که هیچ کنشی را فی نفسه و جدا از میدان اعمال کنش و انگیزه عامل آن نمی‌توان نشان انقیاد و قدرتمندی دانست. این امر مستلزم آگاهی از نیت کنشگر و شرایطی است که او به اعمال کنش می‌پردازد. چه بسا در شرایط یکسان انگیزه‌های متفاوت دو کنشگر، یک کنش را قدرتمند و دیگری را ضعیف سازد. در نتیجه ما نه مانند آلتوسر و فمینیست‌های رادیکال هر گفتمان حاکمی را ضرورتاً انقیاد آور می‌دانیم و شکستن آن را نشان قدرت فرد و نه مانند گفتمان مقاومت پست-فمینیسم الزاماً تن دادن ظاهری به ایدئولوژی و گفتمان حاکم و رخنه و نفوذ و بر هم زدن قواعد قدرت در آن را نشان قدرت و عکس آن را نشان انقیاد. بلکه هر دو این سنخ کنش‌ها می‌تواند در آن واحد هم قدرت آور و هم انقیاد آور باشد. بر خلاف آنچه اریکا فریدل با الهام از نظریات جیمز اسکات درباره شیوه‌های مقاومت فرودستان طرح می‌کند، شکل غالب اعمال قدرت در بین زنان ایرانی قابل تحدید به پذیرش رسمی ساختارهای استیلای مردانه و مقاومت در لحظه نفوذ غیر رسمی در آن نیست، بلکه الگوهای شخصیتی متفاوت و گاه متناقض ارائه شده به افراد در جریان رشد آن‌ها (الگوی مادر و الگوی پدر) میدان‌های متفاوتی از قدرت و انقیاد را در ذهن آن‌ها رقم می‌زند و اشکال متفاوتی از مقاومت را طرح ریزی می‌کند. سنخ اعمال قدرتی که اریکا فریدل تحت عنوان مقاومت غیر رسمی در برابر ساختارهای قدرت رسمی نام می‌نهد، مقیاسی کامل برای توصیف شیوه‌های اعمال قدرت زنان مورد مطالعه در این پژوهش نیست چرا که بر اساس این مقیاس، قدرتمندی زنان مستلزم مخالفت درونی با ساختار قدرت رسمی و ابراز مقاومت غیر رسمی از طریق روش‌های ملهم از الگوی مادر (یعنی عدم صراحت و پذیرش ظاهری و رخنه و نفوذ در آن) است و انقیاد آنان نیز محصول پذیرش ساختار قدرت رسمی و استفاده از آن برای اعمال قدرت بر زنان دیگر است. نتایج پژوهش حاضر از یکسو موقعیت‌های اعمال قدرت را بسیار متکثرتر می‌داند (یعنی یک کنش قدرتمندانه به هیچ عنوان در چارچوب پاسخی خاص در رابطه با ساختارهای قدرت بیرونی نمی‌گنجد) و از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است که پیامد هر یک از دو سنخ اعمال قدرت - بسته به این که تضاد دو الگو در ذهن کنشگر کم یا زیاد باشد - می‌تواند قدرتمندی و یا انقیاد باشد. یعنی مانند خود کنش، پیامد آن در زندگی فرد نیز نه از فرم اجرای آن بلکه از تعامل بین دو الگوی پدر و مادر در ساختار شخصیتی وی بر می‌خیزد. در مجموع پیامد کنش‌های غیر نمایشی قدرتمند شدن فرد و جامعه پیرامون اوست و پیامد کنش‌های نمایشی عرصه را برای باز تولید این کنش‌ها، گسترش تصاویر قالبی درباره زنان در جامعه و انقیاد بیشتر زنان فراهم می‌کند. آنچه در کار فریدل و اسکات به آن اشاره نشده و نقطه محوری بحث حاضر است تصویر میدان قدرت در ذهن کنشگر و میزان یک‌دستی معانی ذهنی کنشگر برای مواجهه با آن است.

بنابراین تا اینجا نتیجه این پژوهش ما را به گفتمان سوم اعمال قدرت زنان که گفتمان فمینیسم موج سوم بود، نزدیک می‌کند که "آنچه برای تو قدرت محسوب می‌شود می‌تواند عامل انقیاد من باشد و آنچه برای من عامل قدرت محسوب می‌شود می‌تواند عامل انقیاد تو باشد" (گمبل، ۲۰۰۲). اما نکته‌ای وجود دارد که می‌توان به عنوان یافته جدید این پژوهش، از آن نام برد و آن تعیین کننده بودن معانی ذهنی فرد در رقم زدن تعریف قدرت و انقیاد است. به عبارت بهتر اعمال قدرت درونی را می‌توان شکل خالص اعمال قدرت دانست. اعمال قدرتی که ریشه در توافق معانی ذهنی فرد و معنی یافتن کنش با الهام از معانی ذهنی و نه تایید محیط بیرونی دارد. آنچه این شکل اعمال قدرت را متمایز می‌کند، موقعیت کنشگر نیست، فهم وی از آن موقعیت است. بر خلاف گفتمان پست مدرن که موقعیت را عنصر تعیین کننده در کشف روابط قدرت و انقیاد می‌داند، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که کنشگران متفاوت در موقعیت‌های یکسان و با کنش‌های یکسان می‌توانند درک کاملاً متضادی از قدرت یا انقیاد خود داشته باشند. این تفاوت نه از موقعیت که از نگاه کنشگر به موقعیت بر می‌خیزد که بر گرفته از تضاد یا همخوانی الگوی های شخصیتی وی (کیفیت بحران معنای ناشی از تضاد دو الگوی پدر و مادر در یک موقعیت) است. به عبارت بهتر پدیده مرکزی شناخته شده در این پژوهش، نه نوع خاصی از اعمال قدرت، بلکه بحران معنای ناشی از تضاد الگوهای هویتی مادر و پدر در زندگی فرد است که فهم وی را از هر موقعیت و راه‌های اعمال قدرت در آن رقم می‌زند.

علاوه بر این گونگونی ابعاد مقاومت نه تنها در سنخ‌های متفاوت افراد در جامعه بلکه در موقعیت‌های رفتاری متنوع یک فرد نیز دیده می‌شود. به عبارت بهتر فرد می‌توانست در یک میدان به کنشی موافق با یک گفتمان اعمال قدرت اقدام کند و در میدان دیگر به گفتمانی کاملاً متفاوت متوسل شود. شرایط میانجی که در این پژوهش از آن نام برده شد، برای یک فرد کیفیت تضاد دو الگو را در موقعیت‌های مختلف تعیین می‌کند. بنابراین نمی‌توان از بالا بودن یا پایین بودن بحران معنا در تمام لحظات زندگی فرد یا تقید دائمی وی به یکی از الگوها سخن گفت. افراد مختلف در موقعیت‌های متفاوت بنا به بالا بودن یا پایین بودن تضاد دو الگو ناشی از تجربه زیسته آن‌ها می‌توانند قدرتمند و یا منقاد باشند. در اثر فرآیندهای مختلف، پیچیده و گاه متضاد اجتماعی و تربیتی شکل‌گیری شخصیت و هویت زنان تهرانی، عصاره‌ای از تمام پارادایم‌های ذکر شده در پس ذهنیت آن‌ها شکل گرفته و یک فرد در توجیه توسل خود به کنش‌های مختلف، به انواع متضادی از این پارادایم‌ها متوسل می‌شود. استفاده از یک عینک نظری واحد درک بخشی از واقعیت را برای محقق تسهیل و بخش دیگر را ممتنع می‌سازد.

منابع

- آبوت، پاملا. والاس، کلا (۱۳۸۰)، *جامعه شناسی زنان*، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
- اسمیت، دوروتی (۱۳۸۵)، نگرش زنان، نقد رادیکال جامعه شناسی، اعزازی، شهلا، *فمینیسم و دیدگاهها (مجموعه مقالات)*، تهران: نشر روشنگران و مطالعات زنان.
- اشتراوس، آنسلم؛ کوربین، جولیت (۱۳۸۵)، *اصول روش تحقیق کیفی، نظریه مبنایی: رویه ها و شیوه ها*، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آلتوسر، لویی (۱۳۷۸)، *ایدئولوژی و سازوبرگ های ایدئولوژیک دولت*، ترجمه روزبه صدراآرا، تهران: نشر چشمه.
- بیسلی کریس (۱۳۸۵)، *چیستی فمینیسم*، ترجمه محمدرضا زمردی، تهران: انتشارات روشنگران.
- پیران، پرویز (۱۳۸۶-۱۳۸۷)، جنسیت و مشارکت: درآمدی بر تصمیم گیری و تصمیم سازی زنان ایران، *چشم انداز ایران*، شماره ۴۶-۵۷.
- پین، مایکل، (۱۳۸۲)، *بارت، فوکو، آلتوسر*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- دوبووار، سیمون (۱۳۶۰)، *جنس دوم*، ترجمه قاسم صنعوی، تهران: نشر توس.
- کریستوا، ژولیا (۱۳۸۸)، *فردیت اشتراکی*، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: انتشارات روزبهان.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۹)، *ضد روش: منطق و طرح در روش شناسی کیفی*، تهران: انتشارات جامعه شناسان.
- محمدی، بیوک (۱۳۸۷)، *درآمدی بر روش تحقیق کیفی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱)، *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*، تهران: نشر شیرازه.
- مک آفی، نوئل (۱۳۸۴)، *ژولیا کریستوا*، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: نشر مرکز.
- ناجی راد، محمد علی (۱۳۸۲)، *موانع مشارکت زنان*، تهران: انتشارات کویر.
- Bartky, Sandra Lee (1990), *Femininity & Domination*. London: Routledge.
- Crowley, Ethel (1991), *Third World Women and the Inadequacies of Western Feminism*, Trócaire development review, Dublin, p: 43-56.
- De Certeau, Michel (1984), *The practice of everyday life*, London: Routledge.
- Denney, Colleen (2003), Mothers of future kings: Madonna Redux phenomenon, *Journal of International women studies*, April, vol.4:30-47.
- Downes, David, Rock, Paul (2007), *Understanding Deviance: A guide to the sociology of crime and rule breaking*: Oxford University Press.
- Fridle, Erika (1994), *Sources of female power in Iran*. in Mahnaz Afkhami & Erika Fridle, in the eye of the storm: women in post-revolutionary Iran, New Jersey: Princeton University Press.

- Gamble, Sara (2001), *Post feminism*, in Gamble, Sara, *Feminism and Post-feminism*: Routledge.
- Glaser, Barney & Strauss, Anselm (1967), *The Discovery of Grounded Theory, Strategies For qualitative Research*: New Brunswick Press.
- Heywood, L., & Drake, J. (1997), *Third wave agenda: Being feminist, doing feminism*: University of Minnesota Press.
- Higgins, Patricia (1985), Women in the Islamic Republic of Iran: legal, social and Ideological changes." *Journal of women in culture and society*. 10 :477-94
- Johns, Deborah (1979), *Gossip: Notes on women's oral culture*. Great Britain: Pergamon Press.
- Scott, James (1985) *weapons of the weak*. USA: Yale University press.
- Moustakas, C. (1994), *Phenomenological research methods*: SAGE Publications, Incorporated.
- Corbin, J. Strauss, A (2008), *Basics of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory*: SAGE publication.

